



سیرت ائمه و اهل کائنات حسین

---

---

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# رهبر آزادگان امام حسین علیه السلام

نویسنده:

رجبعلی مظلومی

ناشر چاپی:

بنیاد بعثت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

|    |  |
|----|--|
| ۵  | فهرست  |
| ۶  | رهبر آزادگان (امام حسین (علیه السلام))       |
| ۶  | مشخصات کتاب                                  |
| ۶  | فلسفه ی شهادت (مقدمه)                        |
| ۱۵ | پیشگفتار                                     |
| ۱۸ | خانه ی فاطمه تجلیگاه فضیلت و تقوی            |
| ۲۱ | ریشه های انقلاب                              |
| ۲۲ | خلافت عثمان                                  |
| ۲۳ | حکومت علی                                    |
| ۲۷ | خطوط اصلی حکومت علی                          |
| ۲۸ | توطئه های معاویه                             |
| ۳۴ | مظهر پلیدی و شقاوت                           |
| ۳۶ | آغاز حادثه ی بزرگ                            |
| ۳۷ | نخستین شهیدان                                |
| ۴۳ | قیام برای رهایی مردم                         |
| ۴۴ | چه کسی بهتر از ابن سعد                       |
| ۵۰ | خود فریبی ناپاکان                            |
| ۵۳ | عاشورا                                       |
| ۵۸ | آغاز نبرد                                    |
| ۶۴ | اگر دین ندارید لا اقل آزاد مرد باشید         |
| ۶۶ | گوشه ای از: مواعظ، حکمت ها و کلمات قصار حضرت |
| ۷۱ | درباره مرکز                                  |

## مشخصات کتاب

سرشناسه: مظلومی رجبعلی ۱۳۷۷ - ۱۳۰۶ عنوان و نام پدیدآور: رهبر آزادگان نوشته رجبعلی مظلومی مشخصات نشر: تهران بنیاد بعثت واحد تحقیقات اسلامی ۱۳۶۲. مشخصات ظاهری: [۹۱] ص شابک: ۹۵۰ ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: کتابنامه ص ۹۱ - ۹۰ موضوع: حسین بن علی ع، امام سوم ق ۶۱ - ۴ موضوع: واقعه کربلا، ق ۶۱ رده بندی کنگره: BP۴۱/۴/م ۹۶ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳ شماره کتابشناسی ملی: م ۶۴-۲۳۰۸

## فلسفه ی شهادت (مقدمه)

فلسفه ی شهادت (مقدمه)

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه: از حضرت آیه الله مکارم

چرا حسین فراموش نمی شود؟

چهره ی اصلی قیام حسین (ع)

چه کسی در قیام کربلا پیروز شد؟

سوگواری برای چیست؟

چرا حسین (ع) فراموش نمی شود؟

اهمیت تاریخ زندگی امام حسین (ع) که به صورت یکی از «شورانگیزترین حماسه های تاریخ بشریت» درآمد، نه تنها از این نظر است که همه سال نیرومندترین امواج احساسات میلیونها انسان را در اطراف خود برمی انگیزد و مراسمی پر شورتر از هر مراسم دیگر به وجود می آورد،

( صفحه ۸ )

بلکه اهمیت آن بیشتر از آن نظر است که: هیچ گونه «محرکی» جز عواطف پاک دینی و انسانی و مردمی ندارد و این تظاهرات پرشکوه که به خاطر بزرگداشت این حادثه ی تاریخی انجام می گیرد، نیازمند به هیچ گونه مقدمه چینی و فعالیت های تبلیغاتی نیست و از این جهت در نوع خود بی نظیر است.

این حقیقت را غالباً می دانیم، ولی نکته ای که برای بسیاری (مخصوصاً متفکران غیر اسلامی) هنوز به درستی روشن نشده و

همچنان به صورت معمائی در نظر آنها باقی مانده این است که:

چرا این قدر به این حادثه ی تاریخی که از نظر «کمیت و کیفیت» مشابه فراوان دارد اهمیت

داده می شود؟ چرا مراسم بزرگداشت این خاطره هر سال پرشکوه تر و پرهیجان تر از سال پیش، برگزار می گردد؟

چرا امروز که از «حزب اموی» و دار و دسته ی آنها اثری نیست و قهرمانان این حادثه می بایست فراموش شده باشند، حادثه کربلا رنگ ابدیت به خود گرفته است؟!

پاسخ این سؤال را باید در لابه لای انگیزه های اصلی این انقلاب جستجو کرد، ما تصور می کنیم تجزیه

( صفحه ۹ )

و تحلیل این مسئله برای کسانی که آگاهی از تاریخ اسلام دارند چندان پیچیده و مشکل نیست.

روشنتر باید گفت:

حادثه ی خونین کربلا نموداری از جنگ دو رقیب سیاسی بر سر به دست آوردن کرسی زمامداری یا بر سر املاک و سرزمین هائی صورت نگرفته.

این حادثه از انفجار کینه های دو طایفه ی متخاصم که بر سر امتیازات قبیله ای درمی گیرد سر چشمه نگرفته است.

این حادثه صحنه ی روشنی از مبارزه ی دو مکتب فکری و عقیده ای است که آتش فرزوان آن، در طول تاریخ پرماجرایی بشریت، از دورترین ازمه گرفته تا امروز، هرگز خاموش نشده است، این مبارزه دنباله ی مبارزه ی تمام پیامبران و مردان اصلاح طلب جهان و به تعبیر دیگر دنباله ی جنگهای «بدر و احزاب» بود.

همه می دانیم هنگامی که «پیامبر اسلام» به عنوان یک رهبر انقلاب فکری و اجتماعی برای نجات بشریت از انواع بت پرستی و خرافات، و آزادی انسانها از چنگال جهل و بیدادگری قیام کرد و قشرهای ستمدیده و حق طلبی را که مهمترین عناصر تحول بودند به گرد خود جمع نمود، در

( صفحه ۱۰ )

این موقع مخالفان این نهضت اصلاحی که در راس آنها ثروتمندان بت پرست و رباخوار مکه بودند، صفوف خود را فشرده ساخته، برای خاموش کردن این ندا، تمام نیروهای خود را به کار گرفتند، و

ابتکار این تلاش‌های ضد اسلامی در دست «حزب اموی» و سرپرست آنها ابوسفیان بود.

ولی در پایان کار در برابر عظمت و نفوذ خیره کننده ی اسلام به زانو درآمده: سازمانشان به کلی از هم پاشید.

بدیهی است این از هم پاشیدن به معنی ریشه کن شدن و نابودی آنها نبود، بلکه نقطه ی عطفی در زندگی آنها محسوب می شد، یعنی فعالیت های ضد اسلامی صریح و آشکار خود را تبدیل به فعالیت های پشت پرده و تدریجی که برنامه ی هر دشمن لجوج و ضعیف و شکست خورده ای است نمودند و در انتظار فرصت بودند.

بنی امیه پس از رحلت پیامبر (ص) برای ایجاد یک جنبش ارتجاعی و سوق مردم به دوران قبل از اسلام کوشیدند که در دستگاه رهبری اسلام نفوذ پیدا کنند، و هر قدر مسلمانان از زمان پیامبر (ص) دورتر می افتادند زمینه را مساعدتر می دیدند.

مخصوصا پاره ای از «سنت‌های جاهلیت» که به دست

(صفحه ۱۱)

غیر بنی امیه روی علل گوناگونی احیا گردید، جاده را برای یک «قیام جاهلی» آماده ساخت.

از جمله این که:

۱- مسئله ی نژاد پرستی که اسلام خط سرخ روی آن کشیده بود مجددا به دست بعضی از خلفا زنده شد و نژاد «عرب» برتری خاصی بر «موالی» (غیر عرب) یافتند.

۲- تبعیض های گوناگون که با روح اسلام ابداء سازگار نبود آشکار گشت و «بیت المال» که در زمان پیامبر (ص) بطور مساوی در میان مسلمانان تقسیم می شد به صورت دیگری درآمد و امتیازات بی موردی به عده ای داده شد و امتیازات طبقاتی مجددا احیا گردید.

۳- پستها و مقامات که در زمان پیامبر (ص) براساس لیاقت و ارزش علمی و اخلاقی و معنوی به افراد داده می شد به صورت قوم و خویش بازی درآمد، و



در میان اقوام و بستگان بعضی از خلفا تقسیم شد.

مقارن همین اوضاع و احوال، فرزند ابوسفیان، «معاویه» به دستگاه حکومت اسلامی راه یافت و به زمامداری یکی از حساسترین مناطق اسلام (شام) رسید و از اینجا با دستیاری باقیمانده ی احزاب جاهلیت، زمینه را

(صفحه ۱۲)

برای قبضه کردن حکومت اسلام و احیای همه ی سنتهای جاهلیت هموار ساخت.

این موج بقدری شدید بود که پاک مردی مانند علی (ع) را در تمام دوران خلافت نیز به خود مشغول ساخت.

قیافه ی این جنبش ضد اسلامی به قدری آشکار بود که رهبری کنندگان آن نیز نمی توانستند آن را مکتوم دارند.

اگر ابوسفیان در آن جمله ی عجیب تاریخی خود هنگام انتقال خلافت به بنی امیه و بنی مروان با وقاحت تمام می گوید: «هان ای بنی امیه! بکوشید و گوی زمامداری را از میدان بر بایید (و به یکدیگر پاس دهید) سوگند به آنچه من به آن سوگند یاد می کنم بهشت و دوزخی در کار نیست (و قیام محمد یک جنبش سیاسی بوده است)!

و یا اگر «معاویه» هنگام تسلط بر عراق در خطبه ی خود در کوفه می گوید: «من برای این نیامده ام که شما نماز بخوانید و روزه بگیرید، من آمده ام بر شما حکومت کنم هر کس با من مخالفت ورزد او را نابود خواهم کرد!»

و اگر یزید هنگام مشاهده ی سرهای آزاد مردانی که در

(صفحه ۱۳)

کربلا شربت شهادت نوشیدند می گوید: «ای کاش نیاکان من که در میدان بدر کشته شدند در اینجا بودند و منظره ی انتقام گرفتن مرا از بنی هاشم مشاهده می کردند»!...

همه ی اینها شواهد گویائی بر ماهیت این جنبش «ارتجاعی و ضد اسلامی» بود و هر قدر پیشتر می رفت، بی پرده تر و حادث تر می شد.

آیا

امام حسین (ع) در برابر این خطر بزرگ که اسلام عزیز را تهدید می کرد و در زمان «یزید» به اوج خود رسیده بود می توانست سکوت کند و خاموش بنشیند، آیا خدا و پیامبر و دامنه‌های پاکی که او را پرورش داده بودند می پسندیدند؟

آیا او نباید با یک فداکاری فوق العاده و از خود گذشتگی مطلق، سکوت مرگباری را که بر جامعه‌ی اسلامی سایه افکنده بود، در هم بشکند و قیافه‌ی شوم این نهضت جاهلی را از پشت پرده‌های تبلیغاتی «بنی امیه» آشکار سازد و با خون پاک خود سطور درخشانی بر پیشانی تاریخ اسلام بنویسد که برای آینده حماسه‌ای جاوید و پرشور باشد.

( صفحه ۱۴ )

آری حسین (ع) این کار را کرد و رسالت بزرگ و تاریخی خود را در برابر اسلام انجام داد، و مسیر تاریخ اسلام را عوض نمود، توطئه‌های ضد اسلامی حزب اموی را در هم کوبید و آخرین تلاشهای ظالمانه‌ی آنها را خنثی کرد، و این است چهره‌ی حقیقی قیام حسین (ع)، از اینجا می فهمیم چرا نام و تاریخ امام حسین (ع) هرگز فراموش نمی شود. او متعلق به یک عصر و یک قرن و یک زمان نبود، او و هدف او جاودانی بود.

او در راه حق و عدالت و آزادی، در راه خدا و اسلام، در راه نجات انسانها و احیای ارزشهای مردمی شربت شهادت نوشید آیا این مفاهیم هیچ گاه کهنه و فراموش می گردد؟ نه... هرگز...!

راستی چه کسی پیروز شد؟

آیا پیروزی در این مبارزه‌ی عظیم با بنی امیه و سربازان خونخوار و دنیا پرستان بود؟ یا از آن امام حسین (ع) و یاران جانباز او که در راه عشق به حق و فضیلت

و برای خدا همه چیز خود را فدا کردند؟!!

توجه به مفهوم واقعی «پیروزی» و «شکست» به این

( صفحه ۱۵ )

سؤال پاسخ می گوید: پیروزی آن نیست که انسان، از میدان نبرد سالم به درآید، یا دشمن خود را به خاک هلاک افکند، پیروزی آن است که «هدف» خود را پیش ببرد، و دشمن را از رسیدن به مقصود خود باز دارد.

با توجه این این معنی، نتیجه ی نهائی نبرد خونین کربلا کاملا روشن می شود، و درست است که حسین (ع) و یاران وفادارش پس از یک نبرد قهرمانانه، شربت شهادت نوشیدند، اما آنها هدف مقدس خود را، به تمام معنی، از آن شهادت افتخارآمیز گرفتند.

هدف این بود که ماهیت نهضت ارتجاعی و ضد اسلامی «اموی» آشکار گردد، افکار عمومی مسلمانان بیدار شود و از توطئه های این بازماندگان دوران جاهلیت، و رسوبات دوران کفر و بت پرستی آگاه گردند، و این هدف به خوبی انجام شد.

آنها سرانجام ریشه های درخت ظلم و بیدادی «بنی امیه» را قطع کردند و با فراهم ساختن مقدمات انقراض آن حکومت غاصب که افتخارش زنده کردن رسوم جاهلی و فساد و تبعیض و ستمگری بود سایه ی شوم و ننگین آن را از سر مسلمانان کوتاه ساختند.

( صفحه ۱۶ )

حکومت «یزید» با کشتن مردان با فضیلت خاندان پیامبر (ص) مخصوصا امام حسین (ع) پیشوای بزرگ اسلام و جگر گوشه ی پیامبر (ص) قیافه ی واقعی خود را به همه نشان داد، و کوس رسوائی این مدعیان جانشینی پیامبر (ص) را در همه جا زدند.

و عجیب نیست که در تمام انقلابها و تحولهائی که بعد از حادثه ی کربلا روی داد شعار «خونخواهی این شهیدان» یا «الرضا لآل محمد» را می بینیم که تا زمان

بنی عباس که خود با بهره برداری از این مساله به حکومت رسیدند، و سپس راه ستمگری پیش گرفتند، ادامه یافت.

چه پیروزی از این بالاتر که نه فقط به هدف مقدس خود نائل گشتند بلکه سرمشقی برای همه ی مردم آزاده ی جهان گشتند.

چرا سوگواری می کنیم؟!

می گویند اگر امام حسین (ع) پیروز شد چرا جشن نمی گیریم؟ چرا گریه می کنیم؟ آیا این همه گریه در برابر آن پیروزی بزرگ شایسته است؟

اما آنها که این ایراد را می کنند «فلسفه ی عزاداری» را

( صفحه ۱۷ )

نمی دانند و آن را با گریه های ذلیلانه اشتباه می کنند.

اصولا «گریه» و جریان قطره های اشک از «چشم» که دریچه ی قلب آدمی است چهار گونه است:

۱- گریه های شوق گریه ی مادری که از دیدن فرزند دلبنده گمشده ی خویش پس از چندین سال، سر داده می شود یا گریه ی شادی آفرین و رضایت بار عاشق پاکبازی که پس از یک عمر محرومیت، معشوق خود را می یابد، این گریه ی شوق است.

قسمت زیادی از حماسه های کربلا شوق آفرین و شورانگیز است و به دنبال آن سیلاب اشک شوق به خاطر آن همه رشادتها، فداکاریها، شجاعتها، آزاد مردیها، و سخنرانیهای آتشین مردن و زنان به ظاهر اسیر، از دیدگان شنونده سرازیر می گردد، آیا این گریه دلیل بر شکست است؟!

۲- گریه های عاطفی آنچه در درون سینه ی انسان جای دارد «قلب» است نه «سنگ»! و این قلب که ترسیم کننده ی امواج عواطف انسانی است به هنگام مشاهده ی منظره ی کودک یتیمی که در آغوش مادر در یک شب سرد زمستانی از فراق پدر جان می دهد به لرزه درمی آید و با سرازیر کردن

( صفحه ۱۸ )

سیلاب اشک، خطوط این امواج را در صفحه ی صورت ترسیم می کند و نشان می دهد قلبی زنده و سرشار از

عواطف مردمی است.

آیا اگر با شنیدن حادثه ی جان سپردن یک طفل شیر خوار در آغوش پدر، و دست و پا زدن در میان سیلاب خون، در حادثه ی کربلا- قلبی بتپید، و شراره های آتشین خود را به صورت قطره های اشک به خارج پرتاب کند نشانه ی ضعف و ناتوانی است یا دلیل است بر بیداری آن قلب پر احساس؟!

۳- گریه ی پیوند هدف گاهی قطره های اشک پیام آور هدفهاست، آنها که می خواهند بگویند با مرام امام حسین (ع) همراه و با هدف او هماهنگ و پیرو مکتب او هستیم، ممکن است این کار را با دادن شعارهای آتشین، با سرودن اشعار و حماسه ها ابراز دارند، اما گاهی ممکن است آنها ساختگی باشد، ولی آن کس که احیانا با شنیدن این حادثه ی جانسوز، قطره ی اشکی از درون دل، بیرون می فرستد، صادقانه تر، این حقیقت را بیان می کند، این قطره ی اشک اعلان وفاداری به اهداف مقدس یاران امام حسین و پیوند دل و جان با آنهاست، اعلان جنگ با

( صفحه ۱۹ )

بت پرستی و ظلم و ستم، اعلان بیزاری از آلود گیهاست و آیا این نوع گریه بدون آشنائی به اهداف پاک او ممکن است؟!

۴- گریه ی ذلت و شکست گریه ی افراد ضعیف و ناتوانی است که از رسیدن به اهداف خود وامانده اند و روح و شهامتی برای پیشرفت در خود نمی بینند، می نشینند و عاجزانه گریه سر می دهند، هرگز برای امام حسین (ع) چنین گریه ای مکن که او از این گریه بیزار و متنفر است، اگر گریه می کنی گریه ی شوق، عاطفه، و پیوند هدف باشد!

ولی مهمتر از سوگواری، آشنائی به مکتب امام حسین (ع) و یاران او، و پیوستگی عملی به اهداف آن بزرگوار است،

مهم پاک بودن و پاک زیستن و درست اندیشیدن و عمل کردن است.

در این کتاب که هم اکنون از نظر شما می گذرد بحثهای فشرده و زنده ای درباره ی مقدمات و نتایج این قیام بزرگ مطالعه می فرمائید.

دفتر انتشارات نسل جوان

( صفحه ۲۰ )

## پیشگفتار

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

اسلام فلسفه ی زندگی است و آئینی برای بهزیستی دو جهان.

این مذهب راه کمال انسانی، راه همبستگی مهرآمیز مردم با یکدیگر، راه زندگی و اقتصاد، راه جهانداری و راه آبادی و آسایش را به انسان نشان می دهد تا در پناه آن آرامش جسمی و روانی انسان حاصل شود و تکامل معنوی آدمی امکان پذیر گردد.

از نظر اسلام، انسان جانشین خدا در روی زمین است و باید آنچنان تکامل روحی و معنوی پیدا کند که بتواند اعمال و رفتار خود را با مقام بزرگ خویش هماهنگ سازد و با نیروی خرد و دانش و اراده، مقامی شایسته ی خویش یابد و برای به دست آوردن چنین مقامی ارجمند راهی جز آن نیست که به یزدان گراید و رنگ خدائی گیرد.

قوانین و مقررات اسلامی این بود و این هست که

( صفحه ۲۱ )

مردم به مهرورزی و دوستی بی آرایش با یکدیگر زندگی کنند و برابری و برادری در میان آنان استوار باشد.

یگانه عاملی که اصل برابری انسانها را در اندیشه و سپس در جامعه ی مسلمانان برقرار می کند ایمان به خدای یگانه است و این که آدمیان حق ندارند در مقابل هیچ کس جز او سر تعظیم فروآورند، زیرا که انسان اسیر و بنده ی انسانهای دیگر، نخواهد توانست به کمال انسانی برسد.

«لا اله الا الله» شعار آزادی اسلام است. اسلام با این شعار تمام معبودهای ساختگی را نابود کرده و

مردم را از ذلت بندگی و پرستش غیر خدا آزاد می سازد.

از آنجایی که تکامل معنوی انسان جز در سایه ی بهزیستی در این جهان امکان پذیر نیست و آن نیز در سایه ی برابر و عدالت اجتماعی به دست می آید، اسلام با تحول اعتقادی و اخلاقی خود سعی می کند نظاماتی در جامعه برقرار کند که همکاریهای اجتماعی براساس برابری و عدالت کامل و توحید اجتماعی امکان پذیر گردد.

پیکار رسول اکرم محمد (ص) با سران جاهلیت و کفاری که همچنان به استواری نظام کهن علاقه داشتند با همه دشواریش، یک خصلت ویژه داشت و آن این بود که

( صفحه ۲۲ )

هر کس با قبول اسلام و توحید، دشمن را می شناخت، اما پیکار علی بن ابیطالب و حسن و حسین (ع) با دشمنان زشتخوئی که بود که نقاب تقدس بر چهره زده بودند و شک نیست در آن شرایط بیدار کردن مردم عادی کوچه و بازار که قدرت تشخیص نداشتند و پیوسته به ظواهر می اندیشیدند سخت مشکل بود.

پس از فوت رسول خدا (ص) ابرهای تیره ای آسمان سرنوشت مسلمانان را فرا گرفت و این ابرهای تیره در زمان عثمان و معاویه و یزید هبیتی سخت هولناک یافتند. حکام و والیان تیره درون با اعمال ناشایست خود به سیمای زیبای اسلام چنگ انداختند و در چنین شرایطی نبرد یک مسلمان مسؤول و معتقد به آرمانهای اسلامی اجتناب ناپذیر است.

البته بر انسان است که همواره با دیگر کسان راه آرامش و آشتی بییماید و تا آنجا که می تواند به دشمنی و نبرد بیهوده و ستیز که موجب خونریزی است نگراید و تخم کینه توزی و انتقام جوئی نکارد زیرا که قرآن می فرماید:

«ادفع بالتی هی احسن فاذا

الذی بینک و بینہ عداوہ کانہ ولی حمیم». (۱) .

( صفحه ۲۳ )

«بدی را به آنچه نیکوتر است دفع کن، آنوقت گوئی آن کس که میان تو و او دشمنی هست دوستی مهربان گردد!»!

از نظر اسلام که آئینی است برای بهزیستی آدمیان، جنگجوئی ستوده و پسندیده نیست و فرجام آن نیز تباهی و ویرانی است، اما آنگاه که دشمنی خیره سر (همچون یزید) بر مردم مسلط شده است و به نابکاریها دست زده و تباهی ها و فسادها را در سرزمین اسلامی می گستراند منطقی نیست که مسلمانان واقعی در مقابل او - که مسالمت و نرمش موجب طغیان حس خود پرستی و غرور او می شود- آرام بنشینند و تسلیم گردند.

اسلام فرمان می دهد که باید با این دشمن خیره سر به ستیز پرداخت تا نیرویش در هم شکسته شود و قدرتش به نابودی بکشد.

اسلام تاکید می کند که سستی و بیم و دو دلی و ناپایداری، دشمن را گستاخ و در دشمنی پایدارتر می کند و دفاع از نفس و تنبیه و گوشمالی ظالم را جزء فرائض مذهبی می داند:

«و الذین اذا اصابهم البغی هم ینتصرون و جزاء سیئه سیئه مثلها»، و کسانی که چون ستمشان رسد یاری

( صفحه ۲۴ )

می طلبند، سزای بدی، مجازاتی همانند آن است. (۲) .

و یا

«اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر»، (۳) . یعنی به مومنان که مورد ستم قرار گرفته و مظلوم شده اند اجازه ی پیکار داده شده و خدا بر یاری آنان تواناست.

و به همین جهات بود که رسول خدا و علی ابن ابیطالب (ع) و سایر پیشوایان اسلامی هنگامی که قدرتی در سپاه حق می یافتند بر بیدادگران زمان خود می شوریدند تا آرمان های «طواغیت»



را بر باد دهند و جامعه ای بر بنیادهای زندگیز اسلام بنیاد نهند.

در این جزوه ی کوچک، ما نهضت حسینی را به اختصار بررسی کرده و بیشتر به انگیزه های نهضت پرداخته ایم و امیداوریم که بتواند مکتب حسینی را به ما بشناساند و راهگشای ایمان تازه ای در قلبهایمان باشد.

محمود حکیمی

قم - تابستان ۱۳۵۳

( صفحه ۲۵ )

(۱) سوره ی فصلت، آیه ی ۳۴.

(۲) سوره ی شوری، آیات ۳۹ و ۴۰.

(۳) سوره ی حج آیه ی ۳۹.

### خانه ی فاطمه تجلیگاه فضیلت و تقوی

خانه ی فاطمه تجلیگاه فضیلت و تقوی

در سوم شعبان سال چهارم هجرت، در خانه ی عصمت و عفت و پاکی یعنی خانه ی فاطمه، یعنی خانه ای که زیر سقف آن، دنیائی از فضیلت و ایمان موج می زد، شور عجیبی برپا شد، زیرا که فاطمه دختر محبوب پیامبر پسری به دنیا آورده بود!

نام نوزاد را «حسین» گذاشتند. انسان بزرگی که سالها بعد پرچمدار آزادی می گشت از نظر خصلت های ارثی و محیط پرورشی مقامی خاص داشت.

فاطمه مادر او دختر پیامبر، و نمونه ی کاملی از عصمت، شرافت و تقوی بود. او عزیزترین فرزند پیامبر بشمار می رفت. «ترمذی» محدث معروف اسلامی نقل می کند که پیامبر فرمود:

( صفحه ۲۶ )

«در خانواده ام فاطمه از همه محبوبتر است»

فاطمه در خانه ی علی هرگز دروغ نگفت و خیانت نکرد و هیچ گاه از دستورات علی سرپیچی ننمود. علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند هرگز کاری نکردم که فاطمه (ع) غضبناک شود، فاطمه هم هیچ گاه مرا خشمناک ننمود (۱) و مقام والای فاطمه بلندتر از آن بود که چنین کند.

سلمان فارسی می گوید: حسین (ع) را دیدم که بر زانوی رسول خدا نشسته بود. او را می بوسید و می فرمود: «پسر» تو بزرگ و بزرگ زاده و امام، پسر امام، و پدر امامان هستی، تو

حجت، پسر حجت و پدر نه حجت می باشی که آخرشان قائم است».

علی ابن ابیطالب (ع) به حسن و حسین می فرمود: «شما پیشوای مردم و بزرگ جوانان اهل بهشتید و از ارتکاب گناه معصومید. خدا لعنت کند کسی را که با شما دشمنی کند».

محیط پرورش امام حسین آنچنان محیطی پاک و پر از

( صفحه ۲۷ )

تقوی بود که روزگار مانند آن ندیده است. در آن محیط از پلیدی و اهریمن منشی خبری نبود، همه چیز رنگ خدائی داشت، دنیائی بود مملو از راستی ها، آنجا که لطیف ترین احساسات انسانی اوج گرفته بود و محمد (ص) و علی (ع) و فاطمه (ع) به حسن و حسین می آموختند که مسلمان در کنار تمایلات انساندوستی باید از ترس و بیم که پدید آورنده ی هرگونه زبونی و خواری است به دور باشد.

حسین در این محیط آزاده پروری آموخت که مردان خدا آزاد مردند و آزاد مردان دلیرند و بهادران و جوانمردان هرگز به ستمکاران میدان نمی دهند و بندگی هیچ کس جز خدای بزرگ را برگردن نمی نهند. پیامبر بارها فرمود:

«هر کس حسین را دوست داشته باشد خدا دوستش دارد. حسین از من است و من از حسین».

خدایا من حسین را دوست دارم و تو نیز او را دوست داشته باش».

حسین ابن علی هفت ساله بود که پیامبر از دنیا رحلت فرمود و چند ماه بعد مادر گرامیش حضرت فاطمه (ع) نیز در گذشت.

( صفحه ۲۸ )

حسین همچنان در مکتب مردم خواهی علی (ع) پرورش می یافت و روح بزرگش برای انجام رسالت مهمی که داشت آماده می گشت.

این رسالت آنچنان عظیم بود که امروزه هر مسلمان آگاهی به عظمت و اهمیت آن اذعان دارد.

( صفحه ۲۹ )

(۱) مناقب خوارزمی،

## ریشه های انقلاب

### ریشه های انقلاب

برای شناخت ریشه ها و عوامل اصلی انقلاب امام حسین، ما بسرعت تاریخ اسلام را از آغاز تا نبرد تاریخی کربلا از نظر می گذرانیم تا خواننده به اختصار به علل قیام تاریخی امام پی ببرد.

پس از ظهور اسلام در سایه ی رنجهای عظیم محمد (ص) و یاران او نظامی براساس توحید و برابری در جزیره العرب برقرار شد که در آن از بهره کشی های ظالمانه ی انسان از انسان و مفسده های اخلاقی و عقیدتی اثری نبود.

پیامبر اسلام با آوردن قانون اساسی کامل یعنی قرآن، بر همه ی امتیازات قبیله ای و طبقاتی خط بطلان کشید و جامعه ای براساس پاکی و شرافت و تقوی ساخت. پیامبر در طول زندگی بارها و همچنین در آخرین لحظات عمر خویش از مسلمانان خواست که به دو رشته ی «قرآن» و «اهل بیت» چنگ زنند تا فرشته ی نیک بختی را در آغوش

( صفحه ۳۰ )

گیرند، و در بازگشت از آخرین سفر حج، علی (ع) را به جانشینی خود معرفی کرد تا با رهبری آن انسان بزرگ جامعه ی اسلامی به سوی پیشرفت و برابری و تکامل پیش رود، اما افسوس که پس از فوت رسول خدا با غضب خلافت اسلامی که حق علی بن ابیطالب (ع) بود مسیر سرنوشت مسلمانان را تغییر دادند.

فتح سرزمین های پهناور به وسیله ی سربازان سلحشور اسلامی ثروتهای عظیم برای مسلمانان گرد آورد، اما خلفا در تقسیم آن ثروتها روش تبعیض پیش گرفتند و به نقل ابن ابی الحدید:

«خلیفه ی دوم مهاجرین را مجموعاً بر انصار مقدم داشت، به عرب بیش از عجم، و به خانواده های معروف بیش از افراد گمنام سهمیه معین کرد». (۱).

روش بعدها آثار بسیار نامطلوب در جامعه ی اسلامی پدید آورد زیرا که این روش پیدایش طبقات اجتماعی را در جامعه ی اسلامی پی ریزی نمود، و ارزش

( صفحه ۳۱ )

انسانی را که از نظر اسلام براساس تقوی و خدمت بیشتر به خلق مسلمان بود بر اساس ثروت و اشرافیت قرار داد.

خاندان علی ابن ابیطالب که انحراف از روح تعالیم اسلامی را خطری بس بزرگ می دانستند، پیوسته از این گرایش نامطلوب رنج می بردند.

حسین ابن علی (ع) که پیوسته با سخنان خود نمایشگری از حق و عدالت بود، روزی بر خلیفه ی دوم خروشید و گفت:

«به خدا اگر مردم زبان داشتند و حق خود را می گرفتند و افراد با ایمان برای خدا قیام می کردند، خاندان محمد (ص) این گونه گرفتار نمی شدند و ممکن نبود تو به منبری که حق ایشان است بنشینی.... پس آگاه باش که خداوند پاداش تو را خواهد و از افعال تو سؤال خواهد کرد».

( صفحه ۳۲ )

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۱۱۱، به نقل از کتاب ارزیابی انقلاب امام حسین (ع).

## خلافت عثمان

### خلافت عثمان

عمر با همه تبعیض هائی که در پخش اموال به کار می برد سعی فراوان داشت تا ظواهر اسلامی را حفظ کند.

این بود که با اقوام و خویشان خود چندان میدان نمی داد. اما پس از مرگ وی و به روی کار آمدن عثمان ابن عفان، حتی همان ظواهر نیز حفظ نشد.

عثمان مردی سخت بی اراده بود و در مقابل خواسته های اقوام و نزدیکان خود نمی توانست مقاومت کند.

مسعودی در «مروج الذهب» با ذکر آماری وحشتناک اسرافها، تبعیض ها و غارت های خویشان عثمان را شرح می دهد.

او مردی شراب خوار و پلید را به نام «ولید بن عقبه» به حکمرانی کوفه فرستاد. او در

غارث، چپاول و هرزگی آنچهان بود که بیم شورشى عظیم در کوفه می رفت، عثمان

( صفحه ۳۳ )

بناچار او را از حکومت عزل و شخص دیگری به نام سعید ابن العاص را به حکومت کوفه منصوب کرد. حکمران جدید نیز در غارت و چپاول کوچکترین شرمی نداشت، بنا بر نقل مسعودی وی حتی گفته بود:

«عراق باغ قریش است و ما هر قدر بخواهیم از آن بهره می گیریم». (۱).

( صفحه ۳۴ )

(۱) مروج الذهب، جلد ۲، صفحه ی ۳۴۶.

## حکومت علی

### حکومت علی

سرانجام، آن همه تبعیض ها و بی عدالتی ها به نقطه ی انفجار رسید و به قتل عثمان انجامید. آن نابسامانی ها و اوضاع مغشوش سبب شد که مسلمانان به خود آیند و متوجه شوند که چگونه با دوری از خاندان پیامبر، خویش را دچار مصیبتی بزرگ ساخته اند. مسلمانان در چنین شرایطی خاطره ی غدیر خم یعنی آن حادثه ی بزرگ را به یاد آوردند. آنها به یاد آوردند آن روز بزرگ را، که رسول خدا در روز هجدهم ذیحجه در غدیر خم خطبه ی معروف و تاریخی خود را ایراد کرد.

خطبه ی آن حضرت نزدیک چهار ساعت طول کشید و در فاصله ی این مدت امور مختلفی را یاد آور شد و آیات بسیاری از کتاب آسمانی مسلمین را به مناسبت مطالب خود قرائت کرد، سپس اندکی درنگ نمود. در حالی که به اطراف خود در میان توده ی مردم می نگریست. به آواز بلند علی را نزد خود

( صفحه ۳۵ )

فراخواند و او را ابتدا یک پله پائین تر از خویش بر فراز منبر نشانید و خطاب به جمعیت کرده چنین گفت:

«ای مردم! می پرسم از شما، نسبت به مومنان حتی از خودشان سزاوارتر به تصرف در امور و سنجش مصلحت ها کیست؟».

مردم یک

آواز جواب می دهند:

«خدا و رسول داناترند».

- آیا من سزاوارتر به شما از خود شما نیستم؟

- چنین است.

آنگاه منشور آسمانی خلافت را خواند:

من كنت مولاه فهذا علي مولاه

اللهم وال من والاه و عاد من عاداه

و انصر من نصره و اخذل من خذله

«هر کس من مولای اویم علی مولای اوست.

پروردگارا!

دوستی کن با آن کس که علی را دوست و پیرو باشد!

دشمن بدار آن را که علی را دشمن بدارد!

یاری کن هر کس یاریش کند! یاری مکن کسی را که بی یاری اش گذارد!

( صفحه ۳۶ )

دوستار آن باش که دوست علی باشد!

کیفر ده آن را که با وی بستیزد!

حق را بر محور وجودش بچرخان هر گونه که او باشد!

هان! هر حاضری به غایبان ابلاغ کند!!

پیامبر عالیقدر اسلام علی را همچنان بر سر دست داشت و با تمام خصوصیات و مشخصات به مردم معرفی اش کرد.

پیامبر ضمن بیاناتش در حدود هفتاد و سه مرتبه مردم را به عنوان «معاشر الناس» مورد خطاب قرار داد و آنان را از مخالفت با

علی ترسانید و پی در پی مخالفان او را به عذاب دردناک ابدی و قهر و خشم خداوندی بیم داد، و برای دوستانش سعادت جاودانی و بهشت موعود را ضمانت کرد و همی یاد آور شد که: در پیروی علی بزرگی و سیادت مسلمان مصون می ماند و اعتلای جهانی دین اسلام مسلم است، و گرنه جز تباهی و فساد اجتماع و روشهای غلط، و دوری از علوم قرآن و محرومیت از تربیت صحیح، چیزی دیگر عایدشان نخواهد گشت.

محمد (ص) طی این سخنرانی چند ساعته ی خود، حجت را بر امت تمام کرد و موضوع خطیر خلافت و امامت

( صفحه ۳۷ )

را از جانب خداوند به مردم



ابلاغ نمود تا آنجا که خطبه ی او به پایان نزدیک شد و هنوز دریای جمعیت احاطه اش کرده بود که فرشته ی وحی این آیه را فرود آورد و او را مامور ساخت که برای مردم بخواند، محمد (ص) با لهجه ی روح پرور خود چنین خواند:

«الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا»، امروز دینتان را کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و خشنود گشتم که اسلام آیین شما باشد. (۱) سپس با صدائی که گوئی از اعماق طبیعت برمی خاست فریاد کشید:

«الله اکبر!»

دین کامل گشت! نعمت خداوند اتمام پذیرفت و پروردگار به رسالت من و امامت علی پس از من خشنود شد!»

آنگاه در برابر گروهی متجاوز از یکصد و بیست هزار نفر مسلمان از منبر فرود آمد در حالتی که به قول یکی از فصیحای عرب، که در آن روز حاضر بود، محمد در حال پائین آمدن به قدری شادمان و فرحناک بود که گفتی

( صفحه ۳۸ )

مهمترین وظیفه را انجام داده و بزرگترین فرمان الهی را ابلاغ کرده است. (۲) .

مردم کم کم به یاد آوردند که پیامبر خدا فرمود:

«علی رهبر و بهترین مومنان و قاتل کافران است. پیروزی با کسی است که از او پیروی کند و شکست با کسی است که به دشمنی او برخیزد».

و به یاد آوردند که پیامبر در پاسخ آنان که می خواستند با کیسه های زر از او تشکر کنند آیه ی:

«قل لا اسئلكم علیه اجر الا الموده فی القربی» (۳) را خواند و چون مردم پرسیدند که ای پیامبر این عده چه کسانی هستند که این آیه مودت و احترام به آنان را واجب می شمارد پیامبر فرمود:

«آنها علی، فاطمه

با این اندیشه ها و به خاطر آوردن حادثه ی غدیر خم بود که مسلمانان به سوی خانه ی علی شتافتند و از او درخواست کردند که رهبری مسلمانان را بپذیرد.

پاسخ علی ابن ابیطالب در مقابل چنین خواسته ای منفی بود. او می فرمود:

«... آفاق جهان اسلام را ابرهای سیاه ظلم و بدعت فراگرفته و راه و روش آئین اسلام تغییر یافته است.

این را بدانید اگر من خلافت را بپذیرم طبق آنچه خود می دانم با شما رفتار خواهم کرد و به سخن هیچ گوینده و سرزنش هیچ ملامت کننده ای گوش نخواهم داد ولی اگر عذر مرا از قبول خلافت بپذیرید من نیز همانند یکی از افراد شما هستم...»

اما مردم که سخت تشنه ی عدالت و اصلاحات بودند همچنان اصرار ورزیدند و رهبری علی (ع) را خواستار شدند. سرانجام علی (ع) همانطور که در خطبه ی شقشقیه فرموده برای نجات محرومان و احیای سنت های اسلامی حکومت را پذیرفت.

(۱) سوره ی مائده، آیه ی ۳.

(۲) از نظر اهمیت این حادثه ی بزرگ در تاریخ اسلام و بشریت، بخشی از آن، از کتاب بسیار ارزنده ی «حساس ترین فراز تاریخ یا داستان غدیر» ترجمه و نگارش جمعی از دبیران نقل شد.

(۳) سوره شوری، آیه ۲۳.

## خطوط اصلی حکومت علی

### خطوط اصلی حکومت علی

حکومت علی ابن ابیطالب (ع) شامل اصلاحات اساسی و بنیادی بود. در پناه این اصلاحات زیر بنائی، حکمرانان فاسد از کار برکنار شدند. برتری های خویشی که نشان دهنده ی بازگشت به جاهلیت بود از بین رفت و اقدامات شدید برای محو اختلاف طبقاتی بعمل آمد.

به هر حال این خط مشی جدید آتش خشم آنان را که می خواستند همچنان از بیت المال مردم غارت کنند برافروخت و به همین جهت

امام علی ابن ابیطالب (ع) در طول پنج سال خلافت خود با مشکلاتی عظیم و کار شکنی های بسیار مواجه گشت.

در خلال پنج سال خلافت، علی (ع) مجبور شد ضمن جنگهای متعدد علیه نیروهای ضد مردمی بجنگد که از میان آنها می توان به جنگ های جمل در بصره و صفین بر ضد معاویه و جنگ نهر روان بر ضد خوارج اشاره کرد.

علی ابن ابیطالب با وجود همه ی این مشکلات

( صفحه ۴۱ )

توانست نمونه ی کاملی از دادگری حکومت اسلامی را نشان دهد، اما صد افسوس که آن رادمرد تاریخ بشریت و نمونه ی انسان کامل در سال چهارم هجرت در مسجد کوفه به دست مردی به ظاهر مقدس و در عین حال سخت بی شعور به نام ابن ملجم کشته شد و با این فاجعه ی بزرگ، معاویه توانست حکومت تمامی مملکت اسلامی را در دست گیرد.

( صفحه ۴۲ )

## توطئه های معاویه

توطئه های معاویه

با شهادت علی ابن ابیطالب دست معاویه در غارتگری ها و جنایتها باز شد و وی توانست هولناک ترین حکومت استبدادی عصر خوش را به وجود آورد.

معاویه با تشکیل حکومت استبدادی فردی، نیازی شدید به مبلغین دروغپرداز، جارچیان و عربده جوینان بی آزر داشت تا شب و روز به نفع او تبلیغ کنند و اندیشه های انسان ها را به سوی یاس و ظلمت و انحراف بکشانند و ظلمت و سکوت و هراس را در همه جا بگسترانند.

در نتیجه ی چنین سیاستی، معاویه بسیاری از سفالگان را که تن آسائی را نیک می دانستند، به دور خویش جمع کرد و پولهای بیت المال را دیوانه وار در میان آنان تقسیم نمود.

شاید بتوان گفت که یکی از خطرناکترین اقدامات معاویه در تحکیم حکومت خود «جعل احادیث» بود.

( صفحه ۴۳ )

جعل حدیث از نظر معاویه برای دو هدف بزرگ

انتخاب گشته بود. اول این که او دچار عقده‌ی روانی بزرگی بود که پیوسته از آن رنج می‌برد. او هر زمان که خود را با علی ابن ابیطالب مقایسه می‌کرد خود را سخت حقیر می‌دید، گذشته‌ی زندگی او (معاویه) تاریک، شرم‌آور و پر از تیرگی و پستی بود در حالی که علی (ع) گذشته‌ی درخشان، با شکوه و قابل تحسین داشت، این بود که معاویه تصور می‌کرد با جعل احادیث می‌تواند به شخصیت خویش رنگ و جلای بیخشد.

معاویه می‌خواست با یک سلسله تبلیغات مستمر و مداوم، نام خاندان بنی‌هاشم را برای همیشه لکه‌دار سازد.

او سوگند یاد کرده بود که تبلیغات بر ضد علی (ع) را آنچنان گسترش دهد تا به خیال خود «کودکان» بر لعن او پرورش یابند و جوانان بر سر این کار پیر گردند تا آنجا که هیچ کس ذکری از فضایل او به میان نیاورد!

اگر چه معاویه در صحنه‌ی تاریخ، در این نبرد تبلیغاتی شکست خورد اما نباید از نظر دور داشت که تبلیغات او در حوزه‌ی فرمانروائیش موثر افتاده بود.

مسعودی نقل می‌کند:

( صفحه ۴۴ )

«یکی از مردم شام - پس از شنیدن لعن نسبت به ابو تراب (علی علیه السلام) - گفته بود این ابو تراب کیست که امام او را بر منبر لعن می‌کند، گمان می‌کنم یکی از دزدان ایام فتنه بوده است!».

و هم او در جایی دیگر می‌نویسد: «گروهی از متمکنان و سران شام پس از انقراض حکومت امویان و استقرار عباسیان به حضور ابوالعباس سفاح قسم خوردند پیش از آن که بنی‌عباس به خلافت برسند مردم برای پیغمبر خویشاوندان و خاندانی جز بنی‌امیه نمی‌شناختند!». (۱).

روزی معاویه بر منبر

رفت و گفت: «ای مردم! پیامبر خدا گفت طولی نمی کشد که تو بعد از من به خلافت می رسی، ارض موعود را اختیار کن زیرا مردان خدا و نیکان در آنجا باشند. من هم شما را برگزیدم پس علی (ع) را لعنت کنید!». (۲).

رهبری این تبلیغات و جعل احادیث با مرد مزدوری

( صفحه ۴۵ )

به نام «ابوهریره» بود که در نقل و جعل احادیث دروغین به شدت بی پروا و بی آزر بود، و هم او بود که از قول پیامبر نقل کرد که: «پیامبر فرمود خداوند به سه نفر برای نزول وحی اعتماد کرد، من، جبرئیل و معاویه!».

در دوران تسلط معاویه، حسن بن علی (ع) امام دور اندیش زمان، به حيله ی او و به وسیله ی ایادی ناپاکش مسموم شد و پس از آن معاویه کوششهای عبثی کرد تا حسین بن علی (ع) را از نظر افکار عمومی منزوی سازد، اما چندی بعد از سوی «مروان بن حکم» به وی اطلاع رسید که مردم به شدت به حسین (ع) علاقمند شده اند و بعید نیست که او با استفاده از این محبوبیت زمینه ی یک نهضت وسیع و گسترده را فرام سازد.

نامه ی معاویه به امام

معاویه پس از دریافت این گزارش نامه ای به این مضمون برای امام حسین (ع) نوشت:

«... اما بعد، در باره ی برخی از کارهای تو اخباری به من رسیده است که اگر حقیقت داشته باشد گمان دارم تاکنون

( صفحه ۴۶ )

آن را ترک گفته ای.

«هر که پیمانی ببندد، وفای به عهد خویش را ناگزیر است و شایسته ترین مردم در حفظ پیمان و نگهداری میثاق کسی است که همچون تو صاحب شرف و بزرگی و منزلتی باشد که خداوند به او ارزانی داشته است.

«اگر نیز

گزارشی که درباره ی تو به من رسیده از راستی به دور است این پاکی ساحت از چون تویی سزاوار می نماید زیرا تو عادلترین مردم هستی.

«باری نفس خویش را موعظت میکن، و در میثاق خدا استوار باش، اگر در انکار من بکوشی، من نیز به انکار تو خواهم پرداخت و اگر با من به کید پردازی من نیز با تو چنان خواهم کرد.

«از پراکندگی خلق و از این که خدای ایشان را به دست تو در آشوب افکند حذر کن. تو این مردم را خوب شناخته و آزموده ای، پس نگران خویش و دین خویش و امت محمد باش و از سخنان مردم دیوانه و نادان پرهیز کن!». (۳).

( صفحه ۴۷ )

این نامه نمونه ی کاملی از وقاحت معاویه بود. زیرا که او خود همه ی پیمانهای را که با حسن مجتبی (ع) بسته بود آشکارا نقض کرده و حال از وفای به عهد و پیمان سخن می گفت.

نامه ی تکان دهنده امام به معاویه

حسین (ع) در پاسخ او نامه ای نوشت که نمونه ای از شهادت، صراحت و خشم امام است:

«... اما بعد، نامه ی تو به من رسید. یاد آور شده بودی که درباره ی من گزارشهایی به تو رسیده که مرا به اموری جز آن که تو انتظار داشتی نشان داده است.

«درهای نیکی جز به مشیت الهی به روی کسی باز و بسته نگردد و اما آنچه یاد کرده ای که درباره ی من به تو رسیده، این سخن ساخته ی نامان، سخن چینان و دروغ پردازان است.

«و اما آیا تو آن نیستی که بر خدا جرات ورزیدی و میثاق او را ناچیز شمردی و پس از سوگندها و پیمانهای موکد مبتنی بر امان، حجر بن عدی را کشتی

و یاران نماز گزار و عبادت پیشه اش را که از ستمگری بیزاری می جستند، و بدعت ها را مکروه می شمردند، و خلق را به نیکوکاری

( صفحه ۴۸ )

و پرهیز از بدیها می خواندند، و در راه خدا از سرزنش بیم و باک نداشتند به کام مرگ فرستادی!

«آیا تو کشنده ی عمرو بن حمق، یار پیامبر (ص) و بنده ی خدا، نیستی، که از کثرت عبادت پیکری مجروح و رنجور و خسته و رخساری زرد و شکسته داشت!

«آیا تو او را امان نبخشیدی که اگر پرنده ای را چنان ایمن می کردی از فراز کوه به سوی تو پرواز می جست!

«آیا تو آن نیستی که زیاد بن سمیه مولود فراش «عبید ثقیف» را برادر خویش و پسر ابوسفیان خواندی در حالی که پیغمبر خدای فرمود: فرزندی که از زن شوهر داری متولد می شود متعلق به آن دو است و بهره ی زناکار فقط سنگ است!

«سنت رسول را بی حجت خدایی به هوای نفس خویش ترک گفتی و زیاد را به عراقین تسلط بخشیدی، تا دست و پای مسلمین قطع کرده چشم آنان کور کند و پیکر ایشان را از شاخه ی درختان به دار آویزد!

«گویی تو از این مردم نیستی و آنان از تو نیستند!

«آیا تو قاتل «حضر مبین» نیستی، آیا زیاد تو را گزارش نداد که آنها بر آیین علی (ع) می روند و تو او را فرمان کردی که هر که بر آیین علی می رود به قتل رساند!

( صفحه ۴۹ )

«آیین علی (ع)، آیین پسر عمش رسول خدا (ص) بود که تو اینک از پرتو وجود او در این مقام نشسته ای و اگر این نبود، بزرگی و شرافت تو و پدرت همچنان تحمل رنج سفرهای زمستانی و تابستانی و در

به دری بود!

«در نامه ی خود مرا گفته ای در نفس خویش و دین خویش و امت محمد (ص) نگران باش و از پراکندگی افراد این ملت و در آشوب افکندن ایشان پرهیز کن، من فتنه و آشوبی را بر این مردم از حکومت تو بزرگتر نمی دانم و بر نفس خویش و دین خویش و امت محمد (ص) هیچ فضیلتی را برتر از پیکار با تو نمی بینم، اگر در این جهاد بکوشم به خدای خود نزدیکی یافته ام و اگر از آن دیده پوشم بر گناه خویش استغفار می جویم و به هر حال در کار خویش از خداوند توفیق هدایت مسئلت دارم.

«همچنان در نامه ی خویش گفته ای: اگر انکار تو جویم انکار من خواهی جست و اگر در کید با تو بکوشم بر من کید خواهی ورزید.

«وای بر تو! امید من بر آن است که از کید تو زبانی بر من نرسد و کسی از بد خواهی تو جز نفس تو ضرر نبیند!

«همچنان بر مرکب جهل خویش سوار و بر نقض

( صفحه ۵۰ )

پیمان خود حریص هستی و به خدا سوگند که هرگز در میثاق خویش استوار نبوده ای و این گروه را پس از آشتی و ادای سوگند و دادن امان کشتی، بی آن که کسی را کشته یا پیکاری کرده باشند، این نیست مگر این که به ذکر فضائل ما پرداختند، و حق ما را بزرگ داشتند، و تو آنان را کشتی از بیم آن که اگر زنده مانند تو را آسیبی رسانند!

«ای معاویه! تو را به قصاص و روز شمار آگهی می دهم، بدان که خداوند را کتابی است که حساب هر عمل کوچک و بزرگ در آن مسطور



می شود. خدا از این که مردمان را به سوء ظن گرفتگی و به تهمت کشتی و یا از یار و دیار خویش به غربت افکندی و برای پسر خویش که جوانی شرابخواره است بیعت گرفتگی نخواهد گذشت!

«جز این نیست که با چنین کرداری برای نفس خویش خسران خریدی و دین را از دست دادی و خلق به اغتشاش کشیدی و امانت خود تباہ کردی و سخنان مردم ابله و نادان شنیدی و پرهیزکاران خدا شناس را در ترس و وحشت افکندی!». (۴).

( صفحه ۵۱ )

اما حتی این نامه نیز نتوانست معاویه را از راه زشتی که پیش گرفته بود باز دارد. وی چند سال بعد بر اثر بیماری مرموزی در گذشت و خلافت را به فرزند ناپاک خود یزید سپرد.

( صفحه ۵۲ )

(۱) مروج الذهب، صفحه ی ۳۰۹، به نقل از کتاب فجایع امویان.

(۲) شیعه و عاشورا، محمد جواد مغنیه، صفحه ی ۱۸۳.

(۳) الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۲۸۴، به نقل از «سلام بر حسین» با ترجمه ی شیوای محمود منشی.

(۴) الامامه و السياسه، ج ۱، بنقل از «سلام بر حسین»، صفحه ی ۳۴.

## مظهر پلیدی و شقاوت

مظهر پلیدی و شقاوت

یزید نیز مانند پدرش مردی خود کامه، خشن، به اضافه این که سبکسر و ابله بود. از نظر وراثت یزید از خانواده ای پلید و زشت خوی بود. در صدر اسلام ابوسفیان جد یزید از کسانی بود که رهبری پیکارهای ضد اسلامی را بر عهده داشت. مادر معاویه آن چنان خوی حیوانی داشت که در جنگ احد جگر حضرت حمزه عموی پیغمبر اسلام را با دندان خود جوید، معاویه خود نیز مردی با خصلت های ضد انسانی بود با حالات روانی ناهنجار.

محیط پرورش یزید محیطی

بود مملو از حس انتقام جوئی. یزید می دید که نهضت اسلام ثروت و قدرت گذشته ی خاندان او را نابود کرده و امتیازات بنی امیه را از بین برده است و به همین جهت پیوسته در اندیشه ی انتقام بود.

یزید شرابخواری سخت بی باک بود و به همین جهت او را «سکران الخمر» خوانده اند.

( صفحه ۵۳ )

بعضی از مورخین نوشته اند که یزید حتی گفت:

«این شرابی که من می نوشم اگر روزی در دین احمد حرام شده بود امروز آن را به دین مسیح بگیر و بنوش».

یزید با وجود سبکسری و بلاهت نیک آگاه بود که اجتماع غیر آگاه همانند اجتماع شام را با یک سخنرانی عوامفریبانه می توان فریب داد.

سخنرانی او پس از مرگ پدرش و استدلالهای وی نشاندهنده ی آن است که چگونه افکار عمومی مسائل را سطحی می نگریست. یزید پس از مرگ معاویه خطبه ای این چنین برای مردم شام خواند:

«ای مردم! معاویه بنده ای از بندگان خدا بود، خداوند انواع نعمت های خود را به او ارزانی داشت. من او را نمی ستایم زیرا که خداوند بیش از هر کس دیگر به حال او آگاه است. اگر بخواهد او را عفو کرده و اگر اراده نماید به کیفرش می رساند».

یزید در دنباله ی سخنان خود گفت:

«اینک من پس از او متصدی این امر شدم و عذر خواه جهل خویش نیستم و در دعوی علم خود را ثناگوی نباشم، همانا آنچه را خدای دوست دارد انجام دهد و اگر مکروه دارد دگرگون سازد».

( صفحه ۵۴ )

یزید آن مرد شرابخوار و پلید در بیان این خطبه آنچنان چهره ی حق بجانب و خدا پسندانه گرفت که بسیاری از مردم شام پس از شنیدن این خطبه از آن خوشحال بودند

که خلیفه ی جدید راه خود پیش گرفته و خویش را به خدا سپرده است و این نشان دهنده ی این واقعیت هولناک است که معاویه ذهن اهالی شام را به کودنی و افلاس کشانده بود.

آنچنان که با شنیدن یک سخنرانی به حکومت اموی که سراسر فساد و تباهی و نیرنگ بود وفادار ماندند.

یزید چند روز پس از آن برنامه ی کار خود را با ارسال دستورهائی به حکام و استانداران آغاز کرد. وی در آن نامه ها و فرامین نوشته بود:

«معاویه بنده ای از بندگان خدا بود که لباس خلافت پوشید و مدتی در این جهان زیست و سپس به جهان دیگر شتافت. خدا او را بیامرزد که در این جهان زندگی شایسته ای کرد و به مرگی نیکو مرد. اکنون واجب است که با دیدن این نامه همه ی افراد شهر و دیار خود را وادار سازید که با ما بیعت کنند و هیچ کس را رخصت انصراف و انحراف ندهید!»

( صفحه ۵۵ )

## آغاز حادثه ی بزرگ

آغاز حادثه ی بزرگ

یزید در نامه ی مخصوصی هم که برای ولید بن عقبه حاکم مدینه فرستاد چنین نوشت:

«با رسیدن این نامه «عبدالله عمر» و «عبدالله زبیر» و «حسین» را بگیر! نامه را نشان آنها بده و مجبورشان ساز با من بیعت کنند اگر امتناع کردند سر آنها را با جواب نامه برای من بفرست!»

«ولید» پس از خواندن این نامه سخت دچار تردید و دو دلی شد وی از شجاعت و مردانگی حسین (ع) اطلاع داشت و می دانست که آن مرد بزرگ بیعت با یزید را نمی پذیرد، ولی سرانجام با مشاورت مروان حکم که مردی سخت پلید بود تصمیم گرفت که حسین را مجبور به بیعت سازد از این روشی

فرزند علی بن ابیطالب را به قصر خود خواست و نامه‌ی یزید را به او نشان داد حسین بن علی در پاسخ گفت: «بیعت امری نیست که بشود آن را در پنهان

( صفحه ۵۶ )

انجام داد، فردا که مردم را برای بیعت جمع می‌کنی ما را بخوان!»

حسین بن علی پس از آن از دارالاماره خارج شد و چون احساس می‌کرد مامورین ولید قصد دارند با زور از او بیعت بگیرند تصمیم گرفت که از مدینه خارج شود، اکنون روزهایی بسیار هولناک برای ملت اسلامی پیش آمده بود. اگر همه‌ی مردم به حکومت یزید تن در می‌داند و با او بیعت می‌کردند مصیبتی بزرگ برای اسلام پیش می‌آمد، براستی تاریخ چه قضاوتی می‌کرد! یزید شرابخوار، مردی پلید و جنایتکار، به نام خلیفه‌ی اسلام و رهبر مسلمین شناخته می‌شد و در چنین شرایطی آیا سکوت برای او جایز بود؟!

به هر حال حسین (ع) برای آخرین بار به زیارت قبر جدش رسول خدا رفت و بر آن تربت پاک قطراتی اشک نثار کرد، و فرمود: «آه، ای جد بزرگوار! اینک من با اکراه از تو دور می‌شوم...»

در بیست و هشتم ماه رجب سال شصت هجری کاروان حسین (ع) از کنار نخلستانهای مدینه می‌گذشت و به سوی مکه پیش می‌رفت.

( صفحه ۵۷ )

## نخستین شهیدان

نخستین شهیدان

انسان از مطالعه‌ی روایات مردم کوفه سخت حیرت می‌کند. آنان با تغییر شرایط سیاسی به سرعت رنگ عوض می‌کردند و جهت‌گیری خود را تغییر می‌دادند، پس از مرگ معاویه مردم کوفه تصمیم گرفتند حسین بن علی (ع) را به سوی خویش بخوانند و با رهبری او از خلافت یزید جلوگیری کنند و طومار حکومت امویان را در هم پیچند.

با این

اندیشه کوفیان نامه های فراوان به سوی حسین بن علی (ع) فرستادند و او را به کوفه دعوت کردند.

حسین (ع) در مکه در برابر انبوهی از درخواستها قرار گرفته بود. نامه ها و درخواستهایی که همه از او می خواستند به کوفه رود و با یاری کوفیان بساط مکر و فریب، زر پرستی و بیدادگری و امتیازات طبقاتی، شرابخواری و لعب امویان را در هم بریزد.

حسین (ع) برای اطمینان از وفاداری کوفیان

( صفحه ۵۸ )

«مسلم بن عقیل» را همراه با نامه ای به سوی آن شهر روانه ساخت.

مسلم در کوفه به خانه ی «مختار بن ابو عبیده ثقفی» وارد شد. مختار دوست زمان کودکی او بود و از سوی دیگر با «نعمان» والی کوفه خویشی نزدیک داشت.

روزهای اول مردم کوفه از پیک حسین استقبالی شگفت کردند. آنها دسته دسته نزد او می آمدند و با او بیعت می کردند.

مسلم با مشاهده ی آن استقبال شورانگیز نامه ای که حاکی از وفاداری کوفیان بود به سوی حسین ابن علی (ع) فرستاد. اما پس از رفتن پیک، حوادث تازه ای پدید آمد و اوضاع را دگرگون ساخت.

یزید با یک مانور ماهرانه ی سیاسی، نعمان، والی کوفه را از کار برکنار ساخت و مردی ریاکار و خونخوار به نام «عبیدالله بن زیاد» را به حکومت کوفه منصوب کرد.

با عزل نعمان از حکومت کوفه، مسلم احساس کرد که باید مرکز فعالیت های خود را از خانه ی مختار ثقفی به جای دیگری منتقل کند، از این رو به خانه ی یکی دیگر از یاران خود بنام «هانی بن عروه مرادی» رفت.

( صفحه ۵۹ )

ابن زیاد پس از ورود به کوفه مردم را در مسجد کوفه جمع کرد و در یک سخنرانی شدید اللحن و در عین حال عوامفریبانه گفت:

«یزید

مرا فرمانروا ساخت بر شهر شما و حدود شما و غنایم شما، و مامور ساخت که داد مظلوم را بستانم و حق محروم را به او برسانم و مردم فرمانبردار و طاعت دار را چون پدر مهربان مورد احسان قرار دهم. تازیانه و شمشیر من خاص کسی است که امر مرا مخالفت کند و عهد مرا بشکند. لاجرم مردم باید از جان خویش بترسند!». و آن گاه گفت: «مسلم بن عقیل را بگوئید که از خشم من بپرهیزد!».

سخنان تند و تهدید آمیز ابن زیاد، مردم زبون و سست پیمان کوفه را هراسان ساخت. آنان که با چنان گرمی و شور به مسلم بن عقیل دست بیعت داده بودند یکباره وی را رها کردند و در خانه ی «هانی» تنهایش گذاشتند.

چند روز بعد یاران پلید ابن زیاد هانی و مسلم را بیرحمانه کشتند و وحشت و ترور را بر کوفه گسترانیدند.

آخرین اشعه ی خورشید در پس کوههای مغرب پنهان می شد که سواری نفس زنان به شهر کوفه نزدیک می شد. او

( صفحه ۶۰ )

بی خبر از حوادث هولناکی که در شهر به وقوع پیوسته بود سعی داشت هر چه زودتر خود را به کوفه برساند و نامه ی حسین ابن علی (ع) را به نمایندگان شهر بدهد.

این سوار یکی از یاران وفادار امام، و مسلمانی قهرمان و شجاع بود، وی همچنان که اسب خویش را به حرکت سریعتر تشویق می کرد هر چند لحظه یک بار دست خویش را به سینه می برد و چون نامه ی امام را همچنان در زیر جامه ی خود احساس می کرد تبسم می کرد. این مرد «قیس بن مسهر صیداوی» بود و از این که نامه ی امام را با خود داشت خوشحال بود، در

نامه ی امام چنین نوشته شده بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

«از حسین بن علی به سوی برادران با ایمان، خداوند بی همتا و مانند را ستایش می کنم. اما بعد، مسلم بن عقیل مکتوبی برای من فرستاد، مرا آگاهی داد که شما به حسن رای متفق شده اید و به نصرت ما کمر بسته اید و در طلب حق، همداستان گشته اید و من از خداوند خواستار شدم که نیکو گرداند به لطف خویش مرا در این امر، و اجر عظیم عنایت فرماید شما را، و من روز سه شنبه هشتم ذیحجه از

( صفحه ۶۱ )

مکه بیرون و به جانب شما رهسپار گشتم. اکنون چون فرستاده ی من به نزدیک شما فرا رسید عجله کنید و کوشش نمایید در امر خود و من نیز در این ایام به نزد شما حاضر خواهم شد. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

کم کم شهر از دور پدیدار می گشت اما تاریکی شب نیز مانع از این بود که قیس فاصله ی خود را تا شهر حدس بزند.

مدتی بعد روشنائی ضعیفی از دور به چشم خورد و قیس از آن روشنائی فهمید که نگهبانان دروازه ی شهر مشعل دروازه را روشن کرده اند.

وقتی که قیس به جلو دروازه رسید انتظار نداشت که آن را بسته ببیند زیرا که فقط در مواقع غیر عادی و یا جنگ دروازه ها بسته می شد، و حالا که مدت زیادی از شب نگذشته بود، قیس از بسته بودن دروازه حدس زد که در شهر خبرهائی است.

در این هنگام مردی زشتخو بنام «حصین بن نمیر» که بر روی اسب خویش در کنار دروازه بود به سوی وی رفت و او را از رفتن به داخل شهر بازداشت،

تاریکی شب در پناه نور مشعل یکی از سربازان ابن زیاد، به بازجوئی از وی پرداخت.

قیس که از سئوالات و سخنان وی فهمید در شهر حوادثی به وقوع پیوسته است به سرعت نامه ی پیشوای خویش حسین ابن علی را از زیر جامه ی خود بیرون آورد و آن را پاره کرد.

این عمل قیس بر سوء ظن «حصین» افزود. پس از نگهبانان خواست از هر طرف او را محاصره کرده وی را زندانی سازند تا روز بعد با او به نزد ابن زیاد بروند.

روز بعد در دار الحکومه ابن زیاد «قیس بن مسهر» همچون مردان زبون به التماس ولابه نپرداخت.

وی در پاسخ ابن زیاد که نامش را پرسید جواب داد:

- من یک تن از شیعیان امیرالمومنین علی ابن ابیطالب (ع) و پسر او حسینم!

ابن زیاد فریاد زد:

- نامه ای را که با خود داشتی چرا پاره کردی؟

قیس پاسخ داد:

- برای آن که تو ندانی در آن چه نوشته شده بود.

ابن زیاد که هرگز انتظار نداشت مردی این چنین با

وی سخن گوید پای خویش را بر زمین کوفت و گفت:

- نامه از چه کسی و به سوی که بود؟

- نامه از حسین (ع) بود. برای جماعتی از اهل کوفه که من نام ایشان را ندانم.

ابن زیاد با شنیدن این سخن گفت:

«سوگند به خدا جانم را خواهم گرفت مگر آن که بر منبر روی و بر حسین و پدر او علی و برادرش حسن لعنت فرستی و



گر نه دستور می دهم بدنت را قطعه قطعه کنند!»

قیس قبول کرد. ابن زیاد فرصت را برای یک مانور تبلیغاتی دیگر مغتنم شمرده بود. وی می خواست که به همه ی مردم ثابت کند که حتی نزدیکترین یاران حسین (ع) به او

خیانت کرده اند و بر او لعنت می فرستند، و به همین جهت به سربازان دستور داد که تا می توانند مردم را به سوی مسجد روانه سازند.

زمانی که مسجد کوفه از جمعیت مملو گشت، قیس به روی منبر رفت، وی ابتدا بر خدا و رسول او درود فرستاد و سپس بر علی و حسن و حسین (ع) ثنا گفت. سپس با شهادتی فراوان عبیدالله بن زیاد و پدرش را لعنت کرد و سرکشان بنی امیه را از نخستین تا واپسین نفرین فرستاد.

( صفحه ۶۴ )

و آنگاه بانگ برآورد: «ای مردم کوفه! من از جانب حسین (ع) به سوی شما آمدم. از ابن زیاد پلید دست شوئید و فرمان امام خود را اجابت کنید!»

ابن زیاد با شنیدن این سخنان دستور داد که صدای قیس را در گلو خفه سازند، و وی را بر بالای قصر دار الحکومه برند و از بلندی به پائینش اندازند، قیس را از بالای قصر به پائین انداختند و او با استخوانهای خرد شده از درد فریاد می کشید ولی همچنان از مولای خویش حسین (ع) سخن می گفت تا جان داد و به روایتی سر از تنش جدا ساختند.

آری

مسلم و هانی و قیس شهیدان نخستین بودند...

( صفحه ۶۵ )

## قیام برای رهایی مردم

قیام برای رهایی مردم

سخنرانی امام در «منا» نشان دهنده ی آرمانهای نبرد کبیر کربلاست. در این سخنرانی حسین ابن علی (ع) به زور گوئی، خود کامگی، گنج پرستی، چپاولگری، وحشتگستری و مردم کشی بنی امیه اشاره می کند و معاویه را «طاغیه» می خواند. «طاغیه» و یا «طاغوت» در مفهوم وسیع خود آن عامل تاریکرای دیکتاتور منش است که جامعه را به سوی تیرگی و فساد و استبداد پیش می راند.

اما در این نطق تاریخی خود پس

از آن که به قسمتی از گردنکشی‌ها و زیر پا گذاشتن تعهدات بنی‌امیه اشاره می‌کند خاطر نشان می‌سازد که:

«به چشم خود می‌بینید که تعهداتی که در برابر خدا شده (یعنی قرار دادهای اجتماعی که نظامات و مناسبات جامعه اسلامی را می‌سازد، همچنین پیمانی که معاویه با امام مجتبی و در حقیقت تعهداتی در برابر خداست)

(صفحه ۶۶)

همگی گسسته و زیر پا نهاده شده است... تعهداتی که در برابر پیامبر انجام گرفته (یعنی مناسبات اسلامی که از طریق بیعت پیامبر تعهد شده، همچنین تعهد اطاعت و پیروی از جانشینی علی که در غدیر خم در برابر پیامبر انجام گرفته) مورد بی‌اعتنائی است. نایبانیان، لاله‌ها، و زمین‌گیران ناتوان در تمام شهرها بی‌سرپرست مانده‌اند و بر آنها ترحم نمی‌شود...».

وصیت‌نامه‌ی معروف امام به محمد بن حنفیه نیز نشان‌دهنده‌ی قسمتی دیگر از آرمانهای نهضت است.

امام در بخشی از این وصیت‌نامه نوشت:

انی لم اخرج اشراً و لا بطراً و لا ظالماً و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی صلی الله علیه و آله، ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و علی بن ابیطالب.

یعنی من بوالهوسانه قیام نکرده‌ام و نه تبه‌کارانه یا ستمگرانه، بلکه فقط به این خاطر کمر به نهضت بریسته‌ام که کار امت جدم (ص) را به صلاح آرم و اصلاح گردانم. می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به شیوه‌ی جدم و پدرم علی ابن ابیطالب عمل نمایم.

(صفحه ۶۷)

## چه کسی بهتر از ابن سعد

چه کسی بهتر از ابن سعد

کاروان حسین (ع) به منزلگاه «زباله» رسید در آن جا مسافران، وی را از شهادت تاثرانگیز مسلم و هانی و قیس

خبر دادند. حسین یاران خویش را به دور خود جمع کرد و با اندوه فراوان گفت ای یاران، خبرهایی بسیار اندوهبار به ما می رسد، فرستادگان ما را در کوفه کشته اند و مردم عراق با ما از در نیرنگ درآمدند، اکنون روزهای سختی در انتظار ماست، پس هر که خواهد از ما جدا شود و به سوی سرنوشت دیگری برود آزاد است.

چند تنی از زبونان، آنان که برای رسیدن به مقام و یا شهرتی به دنبال کاروان حسین آمده بودند احساس کردند که همراهی این کاروان که به سوی جنگی خونین پیش می رفت در صلاح آنها نیست.

پس بر مرکب های خویش سوار شدند و به راهی دیگر رفتند.

( صفحه ۶۸ )

کاروان حسین (ع) دوباره به راه افتاد، رفت و رفت تا با «حر» و سپاهیانش برخورد کرد.

حر فرماندهی سپاه نمی گذاشت که حضرت به کوفه وارد شود و نه اجازه می داد که کاروان به سوی مدینه باز گردد. حسین بن علی (ع) با حر سخنها گفت و به وی خاطر نشان ساخت که مهمان ناخوانده نیست بلکه کوفیان برای وی نامه های بسیار نوشته اند و او را دعوت کرده اند. حر در جواب گفت: من از آن کسان که نامه نوشته اند نیستم، من فقط مامورم تا هر کجا که با تو برخورد کردم با تو باشم تا به کوفه نزد این زیاد برویم.

در این لحظات، حر که مردی جوانمرد و آزاده بود در یک دو راهی خطرناک قرار گرفته بود وی از این که راه بر فرزند زهرا بسته و با وی به خشونت رفتار کرده بود سخت احساس شرم می کرد، از این روی به حسین (ع) گفت: «بهتر است راهی غیر از

کوفه و مدینه پیش گیری تا من به ابن زیاد خبر دهم، شاید مرا از این مأموریت معذور دارد» حسین (ع) قبول کرد و هر دو کاروان آهسته آهسته به طرف قادسیه پیش می رفتند. چند روز بعد نامه ای از جانب ابن زیاد برای حر رسید، در این نامه ابن زیاد به وی فرمان

( صفحه ۶۹ )

داده بود که کاروان حسین را در بیابانی بی آب و علف و سوزان فرود آورد. و او را رها نکند تا فرمانهای جدید صادر شود، این فرمان حر را سخت پریشان ساخت. وی می دانست که اجرای چنین ظلمی بر فرزند رسول خدا کیفری سخت سهمگین دارد.

دو کاروان دوباره به راه افتادند، اما وجدان آگاه و بیدار حر همچنان او را می آزرده. در سرزمین «کربلا» کاروان حسین (ع) فرود آمد و در همین حال رنجهای درونی حر به اوج شدت خود رسید، پس تصمیم خود را گرفت و نامه ای به ابن مضمون برای ابن زیاد فرستاد: «اینک حسین بن علی و یارانش را از راه و بیراهه به کربلا آوردم اگر تو با او اراده ی جنگ داری مرا اراده ی مبارزه با او نیست!».

ابن زیاد در بارگاه خویش بود که نامه ی حر به او رسید. لحن قاطعانه ی نشان می داد که حر تصمیم خود را گرفته است و حاضر به مبارزه با حسین (ع) نیست، پس او باید در اندیشه ی مزدوری بی اراده باشد که وظیفه ی ننگین قتل حسین (ع) را بپذیرد. در این میان چه کسی بهتر از عمر بن سعد بود، مردی که پیوسته در آتش عشق حکومت ری می سوخت!

( صفحه ۷۰ )

ابن سعد نمونه ی یک انسانی بی هدف و شیفته ی مقام و ریاست بود. خواسته ها و خواهش های دل مرد

هوسناکی چون او پایانی نداشت. وی به حقانیت حسین (ع) و خاندان بنی هاشم نیک آگاه بود اما نمی توانست از خانواده و مقام خویش دست شوید.

«در یکی از برخوردها، حسین (ع) ابن سعد را دعوت نمود که به یاری وی برخیزد و از ابن زیاد دست بیعت بگیرد. ابن سعد در جواب گفت می ترسم خانه ام از بیخ و بن ویران شود. حسین فرمود من خانه ای بهتر از آن را بهر تو بنیان می کنم. ابن سعد گفت می ترسم که مال و ملک من از چنگم به در رود، حسین (ع) فرمود من بهتر از آن را به تو عطا می کنم. ابن سعد گفت مرا در کوفه اهل و عیال است که برایشان از سوی ابن زیاد هراسانم». (۱).

این استدلالات همه نشاندهنده ی روحیه ی یک انسان فرصت طلب است که به هیچ چیز جز خانواده ی خویش و اموال خویشتن نمی اندیشد و در مقابل سرنوشت هزاران

( صفحه ۷۱ )

هزار محروم و بینوا بی تفاوت است، با این که خداوند فرموده است:

«قل ان كان آباؤكم و ابناؤكم و اخوانكم و ازواجكم و عشيرتكم و اموال اقترتموها و تجاره تخشون كسادها و مساكن ترضونها احب اليكم من الله و رسوله و جهاد في سبيله فتربصوا حتى ياتي الله بامرہ و الله لا يهدي القوم الفاسقين»؛ بگو اگر پدرانتان و فرزندانانتان و برادرنتان و همسرانتان و خویشانانتان و اموالی که به دست آورده اید و تجارتی که از کساد آن می هراسید و مسکنهایی که به آن دلخوشید نزد شما از خدا و پیغمبر و جهاد در راه وی محبوبتر است انتظار برید تا خدا فرمان خویش را بیاورد که خدا گروه عصیان پیشگان را هدایت نمی کند». (۲).

البتہ آسایش

خانواده و رفاه آنان در نظر این سعد امر مهمی بود اما آن چیز که بیش از همه او را وادار ساخته بود که به صف دشمنان حقیقت بیوندد، جاه طلبی بی حد و حصر وی و علاقه ی او برای به دست آوردن حکومت ری بود.

( صفحه ۷۲ )

با وجود همه ی اینها هنگامی که ابن زیاد فرماندهی سپاه کوفه را به وی پیشنهاد کرد یک شب مهلت خواست و حتی پس از پذیرفتن پیشنهاد در صحرای کربلا چندین بار با امام حسین (ع) ملاقات کرد.

امام حسین سعی فراوان داشت که «ابن سعد» و سپاهیان کوفه را از آن جنایت هولناک بازدارد.

از طرف دیگر «خولی ابن یزید» که بشدت مایل بود فرماندهی سپاه کوفه به او واگذار شود محرمانه به ابن زیاد گزارش داد که ابن سعد با حسین مشغول گفتگوی صلح و سازش است و اگر در این امر غفلت کنی شمشیرهای لشکر عظیمی که زیر فرماندهی خود دارد بر تو کشیده می شود و آن وقت چاره نتوانی کرد.

ابن زیاد از این گزارش سخت مضطرب شد. پس نامه ی تندی به این مضمون به ابن سعد نوشت:

«شنیده ام هر شب با حسین جلسه تشکیل می دهی و طرح دوستی و مودت می ریزی و این جلسات تو تا پاسی از نیمه شب ادامه دارد بمجرد دریافت این نامه به حسین بگو بی درنگ به حکم و دستور من درآید. اگر اطاعت کرد چه بهتر و گرنه آب را بر او و خاندان او ببند تا مجبور به

( صفحه ۷۳ )

تسلیم و اطاعت شود و این امر را هم تو بدان که من آب را بر یهود و نصاری حلال می دانم و بر حسین و خاندان او حرام!»

ابن سعد پس

از دریافت این دستور بی درنگ پانصد سوار جنگجو در اختیار «عمرو بن حجاج» گذاشت و او را مامور کرد که آب را بر حسین و لشکریانش ببندد. سپس نامه‌ی مجددی به عید الله بن زیاد نوشت و از او خواست که اجازه دهد حسین یا به مدینه برگردد و یا به نقطه‌ی دیگری رود.

چند روز بعد شمر با نیروی تازه نفس خود به سرزمین کربلا رسید. وی همراه خود نامه‌ای نیز داشت که مضمون آن چنین بود:

«ابن سعد! من تو را نفرستادم که در کار حسین سهل‌انگاری کنی و آرزوی سلامت او را در اندیشه‌ی خود بپرورانی و شفاعت او را نزد من کنی: اگر او به حکم من تن در دهد و دستش را در دست من گذارد او را بی درنگ نزد من روانه کن! و اگر سرپیچید و اطاعت نکرد بر او و یارانش حمله کن! خودش و اصحابش را به قتل برسان و اسب بر سینه و پشت آنها بتاز! جسدشان را قطعه قطعه کن، و کار را به پایان برسان! اگر این دستور را نمی‌توانی انجام دهی

( صفحه ۷۴ )

فرماندهی سپاهیان را به شمر تسلیم کن که او را مامور این کار کردم! عید الله بن زیاد!

حال که رقیبی خطرناک چون شمر به کربلا رسیده بود هر لحظه امکان داشت ابن زیاد با فرمان دیگری او را فرماندهی سپاه تعیین کند، ابن سعد تصمیم گرفت که دست خودش را به خون حسین و یاران او بیالاید و به این ترتیب هم مقام خویش را حفظ کند و هم فرماندار کوفه را از خود راضی سازد. آری ابن سعد حالا کاملاً مصمم شده بود و در اندیشه‌ی



او شور و عشق حکومت ری موج می زد.

( صفحه ۷۵ )

(۱) شیعه و عاشورا، ترجمه ی «مجالس الحسینیه» محمد جواد مغنیه، صفحه ی ۶۷.

(۲) سوره ی توبه، آیه ی ۲۴.

## خود فریبی ناپاکان

خود فریبی ناپاکان

از شگفتیهای روح انسان این است که اگر خویش را در گردابی از فساد و پلیدی غوطه ور بیند باز دست از خود فریبی بر نمی دارد و همچنان خویش را پاک و طیب می بیند و پلیدیهای خود را به نحوی توجیه می کند.

در شب پنجشنبه نهم محرم، حسین (ع) در سرا پرده ی خویش جای داشت و اصحاب نیز در خیمه ها به دور هم حلقه زده و از پیکاری که انتظار آنان را می کشید سخن می گفتند، بعضی با صدای بلند قرآن می خواندند.

در این هنگام مردی زشتخوی و تیره درون بنام عبدالله بن سمیر از لشکر دشمن جدا شده و به خیمه های حسین و یارانش نزدیک شد. وی انتظار داشت که یاران حسین از تشنگی و گرسنگی های خویش سخن گویند و عده ای نیز در اندیشه ی فرار از میدان نبرد باشند. اما صدای تلاوت قرآن از خیمه ها و سرودهای عالی سلحشوری

( صفحه ۷۶ )

و قهرمانی، وی را سخت دچار شگفتی نمود. از یکی از چادرها این آیه شنیده می شد.

«و لا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین - ما کان الله لیلذر المومنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب...، آنها که کافر شدند (و راه طغیان پیش گرفتند) تصور نکنند اگر به آنان مهلت دادیم به سود آنهاست، ما به آنان مهلت می دهیم که بر گناهان خود بیفزایند و عذاب خوار کننده ای برای آنها می باشد، ممکن نبود که خداوند مومنان را

به همان صورت که شما هستید واگذار، مگر آن که ناپاک را از پاک جدا سازد...» (۱).

چون عبدالله بن سمیر این آیه را شنید بانگ زد:

سوگند به خداوند کعبه مائیم طیبون که راهمان از شما جداست!

«بریر بن خضیر» صحابی وفادار حسین آنچنان خشمگین شد که سر از خیمه بیرون آورد و چون شیری غران فریاد کشید:

( صفحه ۷۷ )

چه می گوئی سفله ی مزدور! ای کسی که به لشکر خونخواران پیوسته ای! آیا تو آن کسی هستی که خداوند تو را در شمار پاکان در آورده؟!

عبد الله گفت:

- اگر من از پاکان نباشم پس چه کسی است؟

در این هنگام مشاجره ی آنها سخت بالا گرفت.

شمر ذی الجوشن که بدون تردید خبیث ترین افراد از لشکر عمر سعد بود در آن نزدیکی بود و به سخنان آنان گوش می داد. وی فریاد کشید:

خداوند پاک را از پلید جدا نموده است. ما از پاکانیم و شما از پلیدان!

«بریر» بی اختیار دست بر قبضه ی شمشیر برد و از چادر بیرون رفت و فریاد زد:

- ای دشمن خدا! گمان می کنی که تو از پاکانی و حسین بن علی (ع) و برادران او از پلیدان! سوگند به خدای که تو را جز با دیوانگان مانند نتوان ساخت! باش تا به کیفر گفتار باطل، جاویدان در دوزخی باقی بمانی!

او در پاسخ گفت:

- ای مرد! امشب آنچه در دل داری بگویی که فردا با

( صفحه ۷۸ )

شمشیر ما کشته خواهی شد!

بریر گفت: ای دشمن خدا! مرا از مرگ بیم می دهی! خداوند قاهر می داند که من از این که در راه حسین و اهداف او و

نجات مردمی که در زیر ظلم و ستم بیشرمان به سر می برند کشته شوم افتخار

می کنم، ولی سوگند به خدا که شما از شفاعت مصطفی (ص) بهره نخواهید برد و جز در آتش دوزخ جای نخواهید داشت!

( صفحه ۷۹ )

(۱) سوره ی آل عمران، آیات ۱۷۸ و ۱۷۹.

## عاشورا

عاشورا

سپیده دم روز دهم محرم سال ۶۱ هجری با سپیدی آغاز نشد. در افق دریاچه ای از خون دیده می شد، دو لشکر در مقابل هم موضع گرفتند، سپاه «حق» و سپاه «باطل» در برابر هم ایستادند. در سپاه حسین (ع) فرماندهی جناح چپ با حیب بن مظاهر و فرماندهی جناح راست با زهیر بن قین بود، در این لشکر که قهرمانانی به عظمت کوه ایستاده بودند، دلاوری چون ابوالفضل العباس پرچم را به دست گرفته بود. اما وی در همان حال که چون کوهی استوار، درفش آزادی را در دست داشت به جانهای بی تاب و نگاههای ملتسمانه و لبهای خشکیده ی کودکانی می اندیشید که از شدت تشنگی فریاد «العطش» بر می آوردند.

در سپاه ابن سعد فرماندهی جناح چپ با «شمر» بود و فرماندهی جناح راست را «عمرو بن حجاج زبیدی» بعهده داشت.

( صفحه ۸۰ )

حسین (ع) بر اسب خویش سوار گشت و جلو لشگر آمد و برای آن که دشمنان را به جنایتی که در شرف وقوع بود آگاه سازد شروع به سخنرانی نمود، وی ابتدا از نسب خویش سخن گفت و سپس فرمود: «ای مردم کوفه! مگر شما نبودید که با نامه های خویش مرا به سوی خود دعوت کردید» و در این میان عده ای از آنان را به نام صدا کرد و از نامه هایشان سخن گفت و حیرت انگیز آن که آنها نامه های خویش را منکر شدند!

در این موقع عده ای از اراذل و اوباش برای آن که سخن حسین (ع)

به همه ی لشکر نرسد سر و صدای زیاد به راه انداختند. حسین بن علی فریاد کشید:

«وای بر شما! شما را چه می شود که به سخنان من گوش فرا نمی دهید حال آن که من شما را به راه راست ارشاد و دعوت می کنم، آن کس که اطاعت من کند راه رشد و سعادت خویش را باز یافته است، و آن کس که بر عصیان خویش باقی ماند، به سوی هلاکت و تیره روزی پیش رود!

می بینم که همه ی شما بر من شوریده اید و به فرمان من گوش نمی دارید زیرا که شکم های شما از اموال مردم مملو گشته و دلهایتان در ظلمتی عظیم فرو رفته است!»

(صفحه ۸۱)

سپاه کوفه با شنیدن این سخنان به ملامت یکدیگر پرداختند و سرانجام ساکت شدند. حسین بن علی (ع) پس از لحظاتی مکث، فرمود: «نابودی و مرگ و ذلت بر شما باد! اکنون سرگشته و حیرت زده به سوی ما آمده اید و ما با شمشیر با شما روبرو خواهیم گشت، وه که چه آتش سوزانی از فتنه و آشوب برافروخته اید، شما نمی دانید که دشمن ما و دشمنان شما چگونه این لهیب سوزان آتش را بین ما و شما افروخته و هر لحظه بر این آتش فتنه دامن زدند! پس شما به دور هم گرد آمدید و عدل و داد را پشت پای زدید و برای نابودی ما همدستان شدید، و با این همه بر مرکب آمال و آرزوهای خویش سوار نشدید جز آن که به سوی حرام روی آوردید و آسایش خویش را بر دنیا بر آسایش خلق ترجیح دادید در حالی که از ما عملی ناستوده و رایبی به خطا ندیده بودید!

«پس

چگونه در انتظار عذاب و عقابی هولناک نباشید در حالی که لشکرها برای نابود کردن ما تهیه کردید!»

«در حالی که شمشیرها در نیام بود شما بر دور هم گرد آمدید، آتشی از ظلم و فساد افروختید و خویش را چون پروانگان در این آتش افکندید. وه! چه زشتخوی مردمی

( صفحه ۸۲ )

هستید شما که از رهبران گمراه و سرکشان امت هستید، پلیدترین گروهها را تشکیل داده کتاب خدا را منکر گشته اید، و به پیروی از شیطان پرداخته اید. شما بزهکاری را در پیش گرفته اید، قصد تحریف قرآن را دارید و شریعت مصطفی (ص) را به هیچ شمرده اید شما کشنده ی فرزندان انبیاء و قاتل عترت اوصیا می باشید! شما اولاد زنا را فرزند می شمارید و پیروان دین را می آزارید، و استهزا کنندگان چشم عنایت به شما دارند و قرآن را در شمار سحر می انگارند!

«هان، ای مردم! شما ابوسفیان و پیروان گمراه او را معتمد و قابل اطمینان می شمارید و از یاری ما دست باز می دارید! سوگند به خدای که پستی و ذلت در نظر شما صفتی ستوده می نماید و در رگهای شما خون پستی و مذلت وجود دارد و دلهای شما در این خصلت استوار ایستاده از پاکان دور کرده و به غاصبان حق و حقیقت پیوسته اید لعنت خدای بر آنان که پیمان خدا را شکستند و ایمان خویش را نقض کردند!

«خداوند نگران ایشان است و بر پلیدیشان مجازاتشان خواهد کرد!

( صفحه ۸۳ )

«سوگند به خدای که آن ناپاک زاده فرزند ناپاک زاده خواستار آن گشته است که ما لباس ذلت پوشیم و گر نه در میدان مبارزت و پیکار بکوشیم ولی ما هرگز تن به ذلت نخواهیم داد، زیرا که

خداوند به ذلت رضا ندهد و رسول نفرماید، پدران نیک اختر و مادران پاکیزه سیرت و رهبران پر شور و بزرگان با غیرت ما بندگی مردمان پست را نپذیرند و شهادت افتخار آمیز را بر چنان تسلیمی مقدم شمارند، اکنون حجت را بر شما تمام کردم، و با خویشاوندان خود با شما رزمی دلیرانه خواهم کرد. سوگند به خدای که شما بعد از من مدت فراوان زیست نکنید، و افزون از زمانی که پیاده بر مرگ خویش سوار شود نپائید. روزگار آسیای مرگ بر سر شما برگرداند، و شما را پریشان و پایمال فنا سازد، و پدر من از جد من مرا بدین روز آگهی داد!

«اکنون امور خود را در هم آورید و با یاران خویش در اندیشه شوید تا امر بر شما پوشیده نماند! همانا من خویش را به قضای الهی سپردم که هیچ آفریده ای بیرون از قدرت او نتواند بود، و اوست که بر طریق عدالت استوار است!

«ای پروردگار من! آب باران را از این جماعت قطع کن و ایشان را در قحطی و بی چیزی فرو بر! آنچنان که

( صفحه ۸۴ )

مصریان را در زمان یوسف در قحطی فرو بردی و پلیدان را بر ایشان سلطنت ده، تا این جماعت گمراه را با جام زهر آگین ظلم و شقاوت پذیرائی کنند!

«ای پروردگار من! احدی از این گروه را به جای مگذار الا آن که هر کس سزای جنایت خویش را ببیند، و در برابر ضربتی به ضربتی دیگر مجازات شود! این رحمتی است برای من و از برای دوستان من و اهل بیت من و شیعیان من، چه این جماعت ما را بفریفتند و دست

بیعت دادند آنگاه تکذیب کردند و به پلیدی گرائیدند! ای پروردگارا! من توسل و توکل به تو می جویم و به سوی تو بازگشت می نمایم».

شجاع توبه کار

در این میان فقط یک تن بود که فریادهای حسین (ع) در عمق جاننش نفوذ کرده و او را به تصمیمی مردانه وادار می ساخت. «حر» رو به فرماندهی سپاه کرد و به وی گفت: «ای عمر! آیا تو قصد داری راستی با حسین (ع) به جنگ بپردازی»، عمر جواب داد آری زیرا که امیر، ابن زیاد، چنین

( صفحه ۸۵ )

خواسته است. این سخن عمر بن سعد، حر را پریشان تر ساخت، پس با پیکری لرزان که گوئی از شدت شرم و اندوه خمیده گشته بود از لشکر عمر سعد دور شد و به سوی حسین رفت و از او خواست که جسارتش را بر وی ببخشد و او را در سلک یاران خویش جای دهد.

حسین (ع)، آن آزاده ی سخاوتمند و کریم، او را بخشید حر خوشحال از پاک شدن گناهان به سوی سپاه ابن سعد بازگشت و اکنون این حر بود که از حقیقت سخن می گفت:

«ای مردم کوفه! مادر به عزای شما بنشیند، و بر شما بگرید! این مرد صالح را دعوت کردید و به سوی خویش طلبید، هنگامی که اجابت کرد و به سرزمین شما آمد دست از او برداشتید و به دست دشمنش دادید حال آن که گفته بودید که در راه او جهاد خواهید کرد و از بذل جان دریغ نخواهید ورزید! پس این گونه پیمان شکنی کردید تا او را به قتل برسانید و آب فرات را که یهود و نصاری می خورند به روی او و زنان و فرزندانش بستید



و اینک اینان فرزندان پیغمبرند که از عطش از پای در آمده اند! چه بد مردمی که شما بودید پس از پیغمبر در حق فرزندان او! خداوند

( صفحه ۸۶ )

سیراب نگرداند شما را در روزی که مردمان تشنه باشند! (۱).

اما سخنان حر نیز بر آن دیو سیرتان ناپاکدل موثر نیفتاد.

( صفحه ۸۷ )

(۱) کتاب سیری کوتاه در حماسه ای بزرگ، نوشته ی محمد یوسف صفحه ۱۲۳. ما برای نوشتن وقایع کربلا از این کتاب ارزنده بهره ای فراوان بردیم.

## آغاز نبرد

آغاز نبرد

عمر سعد اولین کسی بود که اسب خویش را جلو راند و به میان دو سپاه آمد. تیری در کمان قرار داد و آن را با همه ی نیروی خود کشید و به سوی اردوی حسین ابن علی (ع) پرتاب کرد. تیر در جلوی لشکر امام فرود آمد. ابن سعد آنگاه با صدای بلند فریاد زد:

- ای مردم کوفه گواه باشید که من خود نخستین کسی بودم که در راه امیرالمومنین یزید! به سوی حسین تیر رها کردم!

هنوز این حرف کاملاً از دهان کثیف او خارج نگشته بود که همه ی کمانداران سپاه کوفه تیر باران اردوی حسین (ع) را آغاز کردند.

پیکار خونین کربلا آغاز شد. یاران مبارز و با ایمان حسین همچون شیران شرز، قهرمانانه به آوردگاه می شتافتند. دلیرها می کردند، و شکوهمندانه مرگ را در

( صفحه ۸۸ )

آغوش می گرفتند.

اولین شهید روز عاشورا از سپاه حسین «عبد الله بن عمیر» بود، مردی قهرمان که بنا به فرمایش علی ابن ابیطالب چون کوهی راسخ و استوار بود که از طوفان حوادث نمی هراسید. (۱).

پس از او یاران حسین یکی پس از دیگری به میدان آمدند و دلاوریها کردند.

«بریر» در هنگام شمشیر زدن فریاد می کشید:

من بریر هستم،

شیری که

شیران از غرشم می هراسند،

شما را از دم شمشیر می گذرانم،

آری کار نیک «بریر» همین است.

«هلال بن نافع» که از تازه عروس خود کام نگرفته بود آرزو می کرد که کام از مرگ بگیرد، وی چون رعد بر سر دشمنان فریاد می زد:

«کیش من کیش علی و حسین است،

(صفحه ۸۹)

آرزو دارم که امروز کشته شوم!»

حسین (ع) شهادت این جانبازان را نظاره می کرد و پس از شهادت هر قهرمانی خود را بر بالین او می رسانید.

«حر بن یزید ریاحی» که حشمت و مقام و ثروت را پشت سر گذاشته و از صف دشمنان مردم خارج شده و به آزاد مردان پیوسته بود چون تیری که از چله ی کمان خارج شده باشد بر سپاهی که خود فرماندهی قسمتی از آن را به عهده داشت یورش برد. عده ای بسیار از آن مردم بی آزار را به خاک و خون کشید و خود نیز سرانجام از زخمها و جراحتهای شمشیر و نیزه و تیرها بر روی زمین در غلتید.

حسین (ع) به سرعت خود را به بالین او رسانید و سر او را به دامن گرفت. حر همچنان شرمگین بود و نمی توانست به چهره ی مولای خویش بنگرد و در همان حال پرسید:

- آیا از من راضی شدی؟ آیا مرا بخشیدی؟...

حسین جواب داد:

- من راضی شدم. خدا هم راضی شد. ای حر! تو در دو جهان آزاده ای همچنان که مادر تو را آزاده نام نهاد.

حر با شنیدن این سخن نفسی به راحت کشید و به

(صفحه ۹۰)

چشمان مولای خویش چشم دوخت. چند لحظه بعد قهرمان بزرگ جان داد.

آنگاه نوبت به میدان داری مردان دیگری رسید.

«زهیر بن قین» به میدان می آید

هنگامی که کاروان حسین از مکه به

سوی عراق می آمد مردی از جان گذشته و قهرمان، به این کاروان پیوست که داستان نبردش در روز عاشورا حیرت انگیز است.

در شب عاشورا در آن هنگام که اصحاب شایسته و باوفای امام حسین (ع) پیرامون او حلقه زده بودند امام فرمود:

- ما برای در هم کوبیدن حکومت نابکاران و پاره کردن نقاب ریای پلیدان آمدیم. اما شما نیک می دانید آنان که با ما پیمان وفاداری بسته بودند پیمان خویش را شکستند و ما را تنها گذاردند و اکنون نیز قصد دارند دست خویش را به جنایتی هولناک بیالایند. تلاشهای من برای آن که آنان را از این جنایت باز دارم به جایی نرسید و آنها همچنان در تصمیم خویش باقی مانده اند. این جماعت را

( صفحه ۹۱ )

با شما کاری نیست. مرا می جویند. من شما را از گرو پیمان خویش آزاد کردم و به شما افراد خاندانم نیز اجازه دادم که مرا تنها بگذارید و به هر جانب که دلخواه شماست سفر کنید!

عباس (ع) با لحنی تاثر انگیز گفت:

- یعنی این که ما برویم که پس از تو زنده بمانیم. خداوند چنان روزی را برای ما نیاورد! و سپس یکباره همه فریاد کشیدند:

- ما هرگز تو را تنها نخواهیم گذاشت...

در این هنگام «زهیر بن قین» با لحنی مصمم گفت:

- به خدا قسم دوست می دارم که هزار بار کشته و سپس زنده شوم و همچنان باز کشته گردم تا به جای آن خداوند تو را و جوانان خاندان تو را زنده بدارد!

وی روز عاشورا نه تنها بر سوگند وفاداری و از جان گذشتگی دشمن خواست که از همکاری با ارتش یزید خود داری کنند و به سپاه

حسین (ع) بیبوندند. وی هنگامی که در مقابل سپاه دشمن قرار گرفت همچون بیری خشمگین بر دشمنان نهیب زد:

( صفحه ۹۲ )

«خداوند ما و شما را بوسیله ی بازماندگان پیامبرش محمد (ص) می آزماید تا ببیند ما و شما چه رفتاری با آنان می کنیم. ما شما را دعوت می کنیم که ایشان را یاری نمائید و دست از یزید خود کامه و عبید الله بن زیاد بردارید! زیرا شما از این دو نفر در طول زمامداری شان جز بدی نخواهید دید. اینان به چشم شما میل می کشند، دست و پایتان را می برند، شکنجه تان می کنند، شما را بر تنه ی نخل به دار می زنند، مردان پاک و قرآن دانانی نظیر حجر بن عدی و دوستانش و هانی بن عروه و امثالش را می کشند.»

یکی از افراد سپاه یزید سخن زهیر بن قین را قطع کرد و گفت:

- خاموش باش مرد! ما از شما دست بر نخواهیم داشت تا رهبرت را با همراهانش بکشیم!

زهیر بدون توجه به بی شرمی آن مرد به سخنان خود چنین ادامه داد: «بندگان خدا! فرزند فاطمه بیش از یزید در خور دوستی و مددکاری است، اگر ایشان را یاری نمی کنید از خدا بترسید و دست به خونشان نیالائید و این بزرگمرد را با یزید واگذارید! به جان خودم یزید از فرمانبرداری شما بدون این که حسین (ع) را بکشید راضی

( صفحه ۹۳ )

است!»

شمر در این موقع احساس کرد که هر لحظه ممکن است افراد سپاه تحت تاثیر سخنان او قرار گیرند، پس برای جلوگیری از ضعیف شدن روحیه ی افراد و سپاه یزید تیری به سوی زهیر پرتاب کرد و گفت:

- تو ما را با پر حرفی خود به

تنگ آوردی!

زهیر در جواب فریاد کشید:

- روی سختم با تو نبود، تو حیوانی بیش نیستی! به خدا فکر نمی کنم بتوانی حتی دو آیه از قرآن را درست بخوانی، تو باید خود را برای ننگ و رسوائی و عذاب دردناک آماده کنی!

شمر تهدید کرد: تو و رهبرت باید آماده ی مرگ شوید!

زهیر گفت:

«مرا از مرگ می ترسانی! کشته شدن در کنار حسین برایم دوست داشتنی تر است از جاودانه زیستن با شما!»

و سپس رو به سپاه کرد به بانگ رسا آنان را به عدم اطاعت از فرمانده ی شیطان صفت فرا خواند:

«بندگان خدا! این سبکسر بیدادگر و امثالش شما را از دینتان منحرف می کند به خدا قسم شفاعت محمد (ص)

(صفحه ۹۴)

نصیب جماعتی که خون باز ماندگان و دودمانش را بریزند و مدافعان آنان و نوامیسانشان را بکشند نخواهد شد!»

شمر فرمان داد که قهرمان بزرگ را تیر باران کنند. زهیر به دنبال حر چون شیری ژیان به قلب لشکر حمله برد و تا می توانست از آن دیو صفتان به خاک افکند اما دیری نپائید که از شدت جراحات و ضربه های شمشیر از اسب به پائین افتاد و سرانجام:

مردی که در نیمه راه به کاروان آزادگان پیوسته بود جان سپرد و به آروزی خویش رسید.

(صفحه ۹۵)

(۱) اشاره به گفته ی مولا که فرمود: «المومن کالجبل الراسخ لا یحرکه العواصف».

## **اگر دین ندارید لا اقل آزاد مرد باشید**

اگر دین ندارید لا اقل آزاد مرد باشید

پس از نماز ظهر، که در واقع شکوهمندانه ترین نمازهای تاریخ اسلام بود، مردان دیگری رو به سوی میدان نهادند و پس از دلاوریهای بسیار کشته شدند. آنگاه نوبت فداکاری به افراد خاندان حسین رسید.

ابتدا محبوبترین جوان بنی هاشم، علی اکبر، به نزد پدر آمد

و اجازت میدان گرفت، وی در میدان آن چنان شجاعتی از خود نشان داد که همه ی لشکریان سخت دچار شگفتی شدند.

دشمنان بی آزر بر آن جوان پاک سیرت ضربه های فراوان زدند و با شمشیر و نیزه بر او هجوم بردند.

هنگامی که از زخم و جراحات فراوان تاب و توان پیکار نداشت از اسب بر زمین افتاد و از دور با صدای رسا با

( صفحه ۹۶ )

پدر وداع کرد.

پس از او مردان دیگری از خاندان حسین به میدان آمدند و بعد از آن که به دشمن ضرب شست هائی جانانه نشان دادند، به خاک و خون در غلتیدند و آن گاه روح پاکشان به ارواح شهدای قهرمان اسلام پیوست.

شهادت عباس، برادر شجاع حسین، از همه جانگدازتر بود. وی در یک نبرد نابرابر با انبوهی از دشمن، ابتدا دو دست خویش را از دست داد و سپس بر روی زمین در غلتید. همه ی کوشش عباس بر آن بود که به کودکان و زنان تشنه آب برساند زیرا که تشنگی آنان را سخت بی تاب کرده بود. اما دشمنان خونخوار چنین فرصتی به وی ندادند.

و سرانجام نبرد آخرین مرد یعنی حسین (ع) آغاز گشت.

وی زمانی به میدان جنگ آمد که هفتاد و دو تن از یاران جانباز خویش را از دست داده بود.

او، آن یکه تاز میدان شجاعت، ابتدا نگاهی به سپاهیان ابن سعد که اکنون چون گرگانی خونخوار گشته بودند افکند و سپس فریاد برکشید:

( صفحه ۹۷ )

«پیامبر خدا و مومنان و پاکدامنان و روحهای بزرگ، همگی از بندگی و اطاعت از فرومایگان بیزارند! مگر نمی بینید که دیگر به حق و درستی عمل نمی شود و از باطل رو گردانده نمی شود، اما



من مرگ را سعادت و همزیستی با ستمکاران را ننگ می دانم!»

و آنگاه حسین با شمشیر آخته به گرگان خونخوار حمله کرد. ابن سعد که از قدرت بازوی حسین ابن علی (ع) متوحش بود به یک دسته از سواران خود دستور داد که از پشت سر به خیمه های او حمله کنند و آنها را آتش بزنند تا بدین وسیله فکر حسین را پریشان سازند و او را در جنگ شکست دهند.

حسین با دیدن آن هجوم ناجونمردانه فریاد زد:

«ای پیروان ابی سفیان! اگر شما به خدا عقیده و ایمانی ندارید و از مجازات رستاخیز بیم نمی کنید لا اقل در دنیای خودتان از احرار و آزاد مردان باشید!»

چند لحظه بعد مردی پلید در پاسخ وی سنگی به پیشانی حسین پرتاب کرد و در همان حال که حسین مشغول پاک کردن پیشانی خود از خون بود تیری سه پر در سینه اش فرو رفت.

( صفحه ۹۸ )

در این هنگام ابن سعد فرمان هجوم دسته جمعی داد. باران تیر به سوی پیکر مجروح حسین باریدن گرفت و سرانجام قهرمان قهرمانان و رهبر کبیر آزاد مردان و مظهر شهامت و شرف بر زمین در غلتید. و شمر بیشرمانه به سوی او حرکت نمود....

تیرگی هوا هر دم افزون گشت

در آن میان، شعله های آتش

از خیمه ها لهیب می کشید.

و فریاد زنان و کودکان

شنیده می شد

و ه که چه روز دردناکی بود عاشورا

( صفحه ۹۹ )

### گوشه ای از: مواعظ، حکمت ها و کلمات قصار حضرت

گوشه ای از: مواعظ، حکمت ها و کلمات قصار حضرت

مردی خانه ای ساخته بود که نسبت به خانه های مسلمانان بسیار با شکوه بود. وی پس از اتمام

ساختمان خانه به نزد امام حسین (ع) آمد و گفت:

- خانه ای ساخته ام و دوست می دارم که در خانه ی من فرود آئید.

حضرت دعوت او را

پذیرفت ولی چون داخل خانه گشت نگاهی به ساختمان آن افکند و بعد با تاثر فرمود:

- خانه ی خود را که در قیامت است ویران کرده ای و خانه ای برای دنیای دیگران آباد نموده ای، با ساختن این خانه، اهل زمین به تو احترام می گذارند و اهل آسمان تو را دشمن می دارند.

حضرت علی ابن ابیطالب (ع) از ابا عبد الله حسین (ع) سؤال کردند و گفتند:

- ای پسرم چه چیز آدمی را آقا و بزرگوار می کند؟

حسین (ع) پاسخ داد:

( صفحه ۱۰۱ )

- نیکی کردن به خانواده و خویشاوندان و تحمل در برابر حوادث.

پرسید:

- غنا و ثروت چیست؟

جواب داد:

- کم کردن آرزوها

پرسید:

- فقر چیست؟

- طمع ورزیدن و ناامیدی از موفقیت پرسید:

- پستی چیست؟

جواب داد:

- پستی انسان در آن است که هر چیز را برای خود بخواهد و خویشتن را تسلیم شادمانیها کند.

پرسید:

- زشتی چیست؟

جواب داد:

- در این که فرمانبر با فرماندهش دشمنی ورزد یا با

( صفحه ۱۰۲ )

کسی که بر سود و زیانش حکم می کند پنجه درافکند.

آنان که از ترس خدا بگریند مردمی رستگارند.

آن کس که پروردگار متعال را به شایستگی عبادت کند، کمال آرزوی خویش را در زندگی دریابد و در پناه خدای خویش آسوده ماند.

آن کس که یتیمی از ایتم ما را به خویشتن راه دهد و در سایه ی پناهِش بخشد و از دانش و بینش خود بهره ورش گرداند، پروردگار از نعمت های دو جهان بی نیازش خواهد فرمود.

آن کس که امین است آسوده خاطر است، و آن را که دامن پاک است جرأت و جسارت افزون است. گناهکار وحشت زده باشد، و خردمند را چون حادثه ای پیش آید به جای جزع بیندیشد و از اندوه و اضطراب پرهیزد تا فکرش به

چاره ی کار راه یابد.

در راه حقیقت بر تلخی ها صبر کنید و از شیرینی ها

( صفحه ۱۰۳ )

روی برگردانید.

اگر خدای را برای نعمتهای پیشین سپاس گوئی، نعمت آینده در انتظار تو خواهد بود.

علم درخت معرفت را بارور می کند.

تجربه آموختن موجب زیادتى عقل است.

شرف و بزرگواری در پرهیز کاری است.

پایان

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

